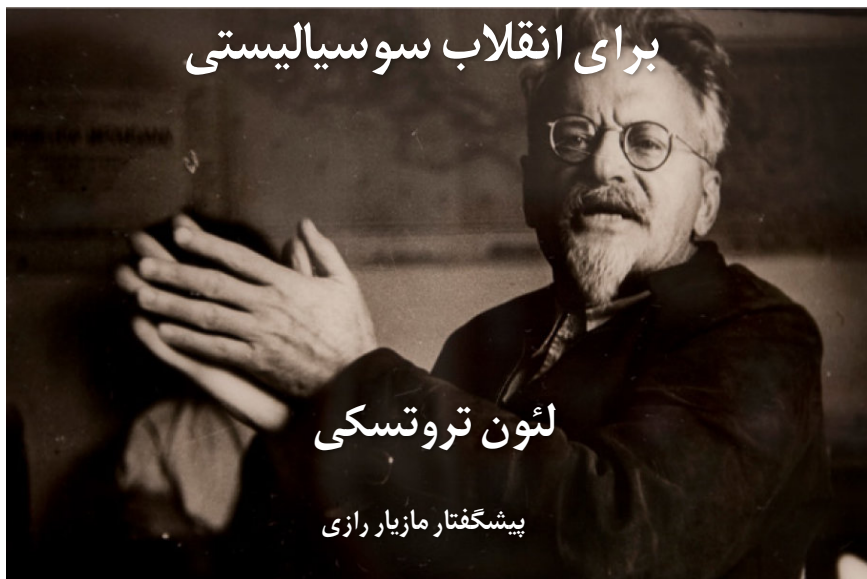


برنامه ی انتقالی



نشر میلیتانت
militaant.com

فهرست

- پیشگفتار مازیار رازی: کاربرد برنامه ی انتقالی در جنبش کارگری ایران
- ۱- شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی
 - ۲- پرولتاریا و رهبری های آن
 - ۳- برنامه ی حداقل و برنامه ی انتقالی
 - ۴- تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار
 - ۵- اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی
 - ۶- کمیته های کارخانه
 - ۷- "اسرار معاملات" و کنترل صنعت بدست کارگران
 - ۸- سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران
 - ۹- سلب مالکیت از بانکهای خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات
 - ۱۰- صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛ نیروی نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا
 - ۱۱- اتحاد کارگران و کشاورزان
 - ۱۲- مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ
 - ۱۳- حکومت کارگران و کشاورزان
 - ۱۴- شوراها
 - ۱۵- کشورهای عقب افتاده و برنامه ی درخواستهای انتقالی
 - ۱۶- برنامه ی درخواستهای انتقالی در کشورهای فاشیستی
 - ۱۷- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقال
 - ۱۸- علیه فرصت طلبی و تجدید نظر طلبی غیر اصولی
 - ۱۹- علیه افتراق گرائی
 - ۲۰- راه را بروی زن کارگر باز کنید! راه را بروی جوانان باز کنید!
 - ۲۱- پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

پیشگفتارِ مازیار رازی

به «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی» اثر لئون تروتسکی

احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم که بعنوان "برنامه ی انتقالی" شهرت یافته، برنامه ی بنیادی بین الملل چهارم است که در نخستین کنگره ی آن در سال ۱۹۳۸، به اتفاق آراء تصویب شد.

بین الملل چهارم یک سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، هنگامی که احزاب بین الملل سوم (کمینترن) و بین الملل دوم (سوسیال دموکراسی)، آمادگی خود را جهت حمایت از قدرتهای امپریالیستی گوناگون، اعلام کرده بودند، بر مبنای انترناسیونالیزم انقلابی، بنیان گذاشته شد. تشیکل بین الملل چهارم نمایانگر مرحله ای مهم از مبارزه ای بود که در سال ۱۹۲۳ توسط اپوزیسیون چپ و تحت رهبری لئون تروتسکی برای حفاظت از لنینیزم اصیل در برابر بوروکراسی استالینیستی، نخست در اتحاد شوروی آغاز شد و به تدریج به سراسر جهان گسترش یافت.

تروتسکی که به حالت تبعید در مکزیک بسر میبرد، قادر به شرکت در نخستین کنگره ی بین الملل نبود، لیکن در بهار سال ۱۹۳۸، برنامه ی انتقالی را تدوین کرد و پس از چندین ماه بحث داخلی، سرانجام از طرف کل بین الملل چهارم پذیرفته شد. تروتسکی اتخاذ این برنامه را "هنگفت ترین پیروزی" نهضت انقلابی پس از مرگ لنین، محسوب میکرد.

کاربرد برنامه ی انتقالی در جنبش کارگری ایران

مطالبات کارگری را نمی توان بصورت تصنعی و فرمول وار به طبقه ی کارگر تحمیل کرد. حداقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یک سو از دل جنبش کارگری ظاهر میگردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه ی سرمایه داری را ایفا میکند.

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود و سپس مطالبات محوری از آن استنتاج شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم میشوند: مطالبات دموکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دموکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه‌ی سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه‌ای کلیه‌ی قشرهای تحت ستم را گسترش میدهند. برای نمونه خواستهایی مانند آزادی حق بیان، تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها، کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه‌ی سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره؛ شامل «مطالبات دموکراتیک» هستند. گرچه مبارزه برای حقوق دموکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده‌ی کمونیست‌ها بوده و هست، اما در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواستهایی، مگر در وضعیت استثنایی، غیرعملی است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواستهایی را نمی‌تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند. با این وجود، چنین خواستهایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آنها باید صورت پذیرند. زیرا بعلت وضعیت اختناق؛ گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل میگردند.

طرح شعارهای دموکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله‌ی نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و هم چنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر اینها، برای آنکه، طبقه‌ی کارگر بتواند کلیه‌ی قشرهای تحت ستم را که خواستهایی عمدتاً دموکراتیک دارند، به جهت مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دموکراتیک را باید از «آن» خود کند.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آنها نیز نظام سرمایه‌داری را نفی نمی‌کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواستها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزبهایی سوسیال دموکرات میتوانستند، به اصلاحاتی برای نفع کارگران دست یابند. اما این خواستها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده‌اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواستها در کشورهای نظیر ایران نیز (مانند

مطالبات دموکراتیک) یا غیرقابل تحقق اند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه ی کارگر. اما علیرغم اینها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکتها، کارخانه ها و بانکها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره میباشند.

از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل میدهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه ی حزب پیشتاز انقلابی آتی در ایران قرار میگیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دموکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دموکراتیک و حداقل؛ هیچ یک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه ی کارگر نمی توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دموکراتیک و حداقل، فراتر میرود. برخی نیز بر این باورند که با طرح شعار «سرنگونی رژیم» به تنهایی طبقه ی کارگر را برای تدارک رودرویی با رژیم آماده میکنند. محققاً این طور نیست! طرح این سرنگونی، بدون طرح شعارهای محوری کارگری صرفاً در سطح تبلیغاتی باقی میماند. افزایش چند شعار «دموکراتیک» بر شعار «سرنگونی رژیم» نیز طبقه ی کارگر را برای مبارزه ی روزمره با رژیم نمی تواند سازمان دهد. تنها یک سلسله از مطالبات مشخص و ملموس انتقالی است، که از آگاهی کنونی طبقه ی کارگر آغاز شده، آنها را گام بگام برای سرنگونی رژیم میتواند آماده کند.

برنامه ی طبقه ی کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دموکراتیک» و «انتقالی» است. البته در رأس این برنامه، مطالبات انتقالی قرار گرفته اند، زیرا که رو دررویی روزمره ی «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید میکند و وضعیت را برای کسب اعتماد بنفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر آماده میکند.

برنامه ی انتقالی نوشته ی تروتسکی خطوط کلی این روش از دخالت گری در درون جنبش کارگری ایران را به نمایش میگذارد. اینک، چند دهه پس از نگارش برنامه ی انتقالی هر مبارز جدی کارگری از مطالعه ی این سند سود خواهد جست. چرا که آنچه این سند عرضه میکند؛ بیش از هر چیز، یک شیوه ی برخورد، یک روش برای مواجه شدن با مسأله ی مرکزی "متحد کردن توده ها جهت مبارزه انقلابی برای کسب قدرت است." در عین حال، تروتسکی خاطر نشان ساخت که برنامه ی انتقالی بصورتی که در سال ۱۹۳۸ نوشته شده، کامل نیست و محتاج ملحقات و تغییراتی است که توسط تجربه و کاربرد عملی برنامه روشن خواهند شد.

مازیار رازی
آبان ۱۳۹۶

شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی

بارزترین خصیصه‌ی اوضاع سیاسی جهان، بطور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست.

شرایط اقتصادی لازم برای انقلاب پرولتاریائی، بطور کلی، و به این زودی، به عالی ترین نقطه‌ی باروری که ممکن است در دوران سرمایه داری برسد، دست یافته است. نیروهای تولیدی انسان را کد مانده اند. اختراعات و پیشرفتهای جدید دیگر قادر به بالا بردن سطح ثروت مادی نیستند. در شرایط بحران اجتماعی کل دستگاه سرمایه داری، بحرانهای ادواری، محرومیتها و زیانهای هرچه شدیدتری را برگرده‌ی توده‌ها تحمیل میکنند. رشد میزان بیکاری، به نوبه‌ی خود، بحران مالی دولت را عمیق تر کرده، سیستمهای متزلزل پولی را تهدید میکند. نظامهای دموکراتیک نیز مثل نظامهای فاشیستی، از یک ورشکستگی، به ورشکستگی دیگر، غلت میخورند.

بورژوازی، خود، راه چاره‌ای نمی یابد. بورژوازی، در کشورهایی که مجبور شده دار و ندار خود را بر روی تک خال فاشیسم شرط بندی کند، اکنون چشم بسته دارد بسوی فاجعه‌ی اقتصادی و نظامی یله میشود. در کشورهایی که از نظر تاریخی ممتاز هستند، یعنی کشورهایی که در آنها بورژوازی هنوز میتواند برای مدتی معین، به قیمت اندوخته‌های ملی، به خود اجازه‌ی داشتن تجملی به نام دموکراسی را بدهد (بریتانیای کبیر، فرانسه، ایالات متحده و غیره)، تمام احزاب سنتی سرمایه در موقعیتی سردرگم بسر میبرند، و دیری نمانده است که اراده شان فلج گردد. برنامه‌ی "نیو دیل"¹ برغم خلل ناپذیر بودن متظاهران اش، در مرحله نخستین،

¹ - نیو دیل new deal طرحی بود که کابینه‌ی فرانکلین دلا نو روزولت- رئیس جمهور آمریکا در سالهای ۴۵-۱۹۳۲ برای مقابله با مسائل اقتصادی ناشی از بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و نیز مسائل سیاسی ناشی از رادیکال شدن طبقه‌ی کارگر، اتخاذ کرد. کابینه‌ی روزولت، اقدامات مختلف التیام بخش و اصلاحاتی قانونی نظیر قانون بهبودی ملی National Recovery Act ارائه داد. طرح اصلاح طلبانه نیو دیل فرصتی بدست طبقه‌ی سرمایه دار داد تا ضمن تظاهر به اعطای حقوق معینی به طبقه‌ی کارگر، عملاً این حقوق را بشدت محدود کند. در سال ۱۹۳۶، حزب کمونیست آمریکا از حکومت روزولت بعنوان نسخه‌ی آمریکائی حکومت جبهه‌ی مردم (به یادداشت شماره 2 مراجعه کنید) حمایت کرد و از این طریق به روزولت کمک کرد تا جنبش کارگری را، در زمانی که گرایش زیادی برای ایجاد یک حزب مستقل کارگری وجود داشت، تحت انقیاد حزب دموکرات درآورد.

تنها، شکل ویژه‌ای از سردرگمی سیاسی را در برابر ما عرضه میکند، سردرگمی که فقط در کشوری پا به عرصه‌ی وجود میگذارد که در آن بورژوازی موفق به انباشتن ثروتی بی حساب شده باشد. بحران حاضر، بی آنکه حتی توانسته باشد مسیر کامل خود را طی کند، عملاً نشان داده است که سیاست "نیودل"، مثل سیاست جبهه‌ی ائتلافی در فرانسه، راهی به خروج ازین بن بست اقتصادی نیست.²

روابط بین المللی تصویری برتر از تصاویر فوق در برابر ما ترسیم نمی کند. تحت فشار روزافزون تلاشی سرمایه داری، خصومت‌های امپریالیستی با بن بست روبرو میشود. در اوج این بن بست و بحران، برخوردهای جداگانه، و آشوبهای خونین محلی (اتیوپی، اسپانیا، خاور دور، اروپای مرکزی) بناچار باید درهم ادغام شوند تا شعله‌ای با ابعاد جهانی پدیدار گردد. البته بورژوازی از ضربه‌ای کاری که بروز جنگ جدید بر پیکر حاکمیت اش وارد خواهد کرد، آگاه است. ولی این طبقه، به درجات، ناتوان تر از سال ۱۹۱۴ است تا از بروز جنگ اجتناب کند.

حرف و سخنهایی از این مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیسم "بارور" نشده، زائیده‌ی جهل و یا ناشی از فریب کاری عمدی است. شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها "بارور" شده، بلکه حتی از شدت "باروری" و رسیدگی تا حدی رو به فساد نهاده است. بدون انقلاب سوسیالیستی، و آنهم در دوران تاریخی بعد، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه‌ای تهدید خواهد کرد. حالا دیگر نوبت پرولتاریا، یا بیشتر، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است. بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است

² - سیاست جبهه‌ی ائتلافی Popular Front، یا جبهه‌ی مردم People's Front، سیاست گردش به راست بین الملل کمونیستی (به یادداشت شماره ۶ مراجعه کنید) در سال ۱۹۳۵ بود. این سیاست عبارت بود از ایجاد حکومت‌های ائتلافی مرکب از احزاب کارگری و احزاب لیبرال سرمایه داری. در فرانسه در سال ۱۹۳۶، حکومت جبهه‌ی ائتلافی، در رأس رادیکالیزاسیونی که شامل اعتصابات نشسته (به یادداشت شماره ۴ مراجعه کنید) و سایر اعمال مبارزه جویانه بود، بر سر کار آمد. لنون بلوم Leon Blum از حزب سوسیالیست فرانسه، که نخست وزیر این حکومت بی دوام بود، سیاست شکستن اعتصاب را نسبت به طبقه‌ی کارگر فرانسه اتخاذ کرده، از یاری رساندن به کارگران و روستائیان اسپانیا، که در مرحله‌ی حساسی از تلاش ناموفق خود در برابر فاشیسم بودند، سرباز زد.

پرولتاریا و رهبری های آن

اقتصاد، دولت، سیاست بورژوازی و روابط بین المللی آن، بکلی در کام بحران اجتماعی فرو رفته اند. این همه از علائم وضع پیش از انقلاب جامعه است. مانع عمده ای که در راه تغییر دادن وضع پیش از انقلابی به وضع انقلابی قرار دارد، خاصیت فرصت طلب رهبری پرولتاریا است: جبن خرده بورژوازی آن در برابر بورژوازی بزرگ و سازش خائنه این رهبری با بورژوازی، حتی در زمانی که بورژوازی دارد جان بسر میشود.

در تمام کشورها، پرولتاریا را آشفتگی عمیق به پیش میراند. میلیونها و میلیونها نفر از توده ها، پشت سرهم، گام در جاده ی انقلاب مینهند. ولی دستگاه های بوروکراتیک و محافظه کار خود آنان پیوسته راه را بر حرکت انقلابی توده ها مینندند.

پرولتاریای اسپانیا از آوریل ۱۹۳۱، سلسله کوششهای قهرمانانه ای برای بدست گرفتن قدرت و رهبری سرنوشت جامعه بعمل آورده است. با وجود این، احزاب خود همین پرولتاریا (سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها، آنارشویست ها و پومیست ها)، هر کدام به شیوه ی خاص خود، در نقش ترمز وارد عمل شده، راه را برای پیروزیهای فرانکو هموار کرده اند.³

³ - کوشش قهرمانانه پرولتاریای اسپانیا- تحت تأثیر بحران اقتصادی شدید و طغیان پردامنه مردم، سلطنت اسپانیا در سال ۱۹۳۱ سقوط کرد و حکومت جمهوری اعلام شد. طبقه ی کارگر اسپانیا، طی تصادمات متعدد با سلطنت طلبان و سایر عناصر دست راستی، از جمهوری دفاع کرد. اما حکومتهای جمهوری، یکی پس از دیگری، به اقدامات ضدکارگری خود ادامه دادند؛ از جمله خرد کردن اعتصاب عمومی در سویل Seville در سال ۱۹۳۱، و استفاده از قشون فرانکو برای مقهور ساختن قیام کارگران معادن استوریان Austurian در سال ۱۹۳۴. تروتسکی در سال ۱۹۳۶، پس از آنکه قیام فاشیستی فرانکو اسپانیا را در گرداب جنگ داخلی فرو برد، مصرانه اعلام کرد که تنها راه برآورده کردن نیاز کارگران و روستائیان اسپانیا و تنها راه بسیج آنان در راه شکست فاشیست ها، راه انقلاب سوسیالیستی است؛ برای نیل بدین مقصود، تروتسکی انقلابیون اسپانیا را ترغیب کرد تا به ساختن شوراها بعنوان ارگانهای قدرت پرولتاریا دست بزنند. در عوض، تمام سازمانهای سیاسی چپ اسپانیا در حکومت بورژوائی جبهه ی ائتلافی شرکت کردند، و در نتیجه توده های

در فرانسه، موج عظیم اعتصابات نشسته، بویژه در ژوئن سال ۱۹۳۶؛ آمادگی کامل پرولتاریا را برای برانداختن دستگاه سرمایه داری نشان داد.^۴ با وجود این سازمانهای عمده (سوسیالیست ها، استالینیست ها و سندیکالیست ها) تحت لوای جبهه ی ائتلافی موفق شدند که جریان انقلابی را، دست کم موقتاً، منشعب کرده، سدی در برابر آن بیاکنند.

موج بی سابقه ی اعتصابات نشسته و رشد فوق العاده سریع اتحادیه گرائی صنعتی در ایالات متحده آمریکا (سی . آی . او)، تجلی خدشه ناپذیر کوشش غریزی کارگران آمریکاست تا خود را به سطح وظایفی برسانند که تاریخ بر عهده آنان گذاشته است. لیکن در اینجا نیز سازمانهای بزرگ سیاسی، منجمله کنگره ی سازمانهای

انقلابی را در مبارزه شان بی رهبر گذاردند. بزرگ ترین این سازمانها عبارت بودند از حزب سوسیالیست، آنارشویست ها، حزب کمونیست، و پوم-POUM- حزب کارگران برای وحدت مارکسیستی. گروه اخیر یک سازمان ساتریستی (به یادداشت شماره ۴۱ مراجعه کنید) چپ بود که تروتسکیست های سابق را نیز در بر میگرفت.

^۴ - موج "اعتصابات نشسته" sit-down strikes به فرانسه محدود نبود. "در واقع، اعتصاب نشسته در اوایل سالهای ۱۹۳۰، پدیده ای جهانی بود. این پدیده در چندین کشور سرمایه داری بصورت همزمان ظاهر گردید. در سال ۱۹۳۴، کارگران معادن در

تربولی Terbovlye یوگسلاوی؛ در پسس Pecs مجارستان؛ و در کاتوویس Katowice لهستان، برای مبارزه در حفره های معادن باقی ماندند. کارگران صنف توتون یونان در همان سال یک کارخانه را اشغال کردند. در سال ۱۹۳۵، قریب به ۳۰۰۰ نفر کارگران معادن مس اسپانیا، بمدت ده روز در حفره ی معادن در هولوا Huelva باقی ماندند. کارگران معادن در ویلز Wales اسکاتلند، و نیز در فرانسه با موفقیت از همین تاکتیک استفاده کردند. در پوندیجرى Pondieherry هندوستان، کارگران نساجی این تاکتیک را با نتیجه ی کاملاً مؤثر بکار بردند. و در فرانسه در سال ۱۹۳۶، یک میلیون کارگر در یک زمان در صنایع اساسی بست نشستند." (آرت پریس، گام عظیم نیروی کار، پات فایندر پرس.)

اعتصاب نشسته تاکتیک خصوصاً مؤثری بود. از آنجا که محل تولید توسط خود کارگران اشغال میشد کارخانه داران نمی توانستند بدون مقابله با صفوف کارگران، اعتصاب شکنان را وارد کارخانه کنند. این موج عملیات مبارزه جویانه، بعد از سال ۱۹۳۷ به تدریج فرو نشست.

صنعتی⁵ که جدیداً بوجود آمده، هر چه در ید قدرت خود دارند بکار میبرند تا فشار انقلابی توده‌ها را کنترل کرده، آن را به خاک سیاه بنشانند. روی آوردن قطعی کمینترن به جانب نظام بورژوائی، نقش ضدانقلابی مودیانه کمینترن در سراسر جهان، بویژه در اسپانیا، فرانسه، ایالات متحده و سایر کشورهای "دموکراتیک"، دشواریهای اضافی غیرمترقبه ای برای پرولتاریای جهانی فراهم آورد. سیاستهای سازش کارانه ی جبهه ی "مردم" که تحت لوای انقلاب اکتبر به اجرا گذاشته میشود، طبقه ی کارگر را محکوم به اختگی کرده، راه را بروی فاشیسم باز میکند.⁶

⁵ - کنگره ی سازمانهای صنعت Congress of industrial Organizations (سی . آی . او . CIO) ابتدا کمیته ای در داخل فدراسیون آمریکائی کار (AFL) Federation of Labor American بود. کارگران آمریکائی در آن زمان برحسب حرفه های گوناگون در هر واحد صنعتی در اتحادیه های کارگری جداگانه متشکل بودند. در مقابل مبارزه ی کارگران رادیکال برای تشکیل اتحادیه هائی که دربرگیرنده ی تمامی حرفه های هر واحد صنعتی باشد، رهبران محافظه کار AFL به مبارزه علیه تشکل سازمان قدرتمند جدید برخاستند و سندیکاهای CIO را در سال ۱۹۳۸ اخراج کردند و آنها را ناگزیر به تشکیل سازمان سراسری خود نمودند. بدنبال یک سلسله مذاکرات، کنگره ی سازمانهای صنعتی و فدراسیون آمریکائی کار در سال ۱۹۵۵ درهم ادغام شدند.

⁶ - کمینترن Comintern (بین الملل کمونیستی یا بین الملل سوم) سازمانی بود که تحت رهبری لنین و تروتسکی، بعنوان جانشین انقلابی بین الملل دوم (به یادداشت شماره 9 مراجعه کنید)، تشکیل شد. در اثر انحطاط بوروکراتیک دولت شوروی و حزب بلشویک، کمینترن نیز رو به انحطاط گذارد. تروتسکی برای احیای سیاست انقلابی در حزب بلشویک و کمینترن به تشکیل اپوزسیون چپ همت گماشت.

در سال ۱۹۳۳، بخاطر سیاستهای ورشکسته ی کمینترن و حزب کمونیست آلمان، هیتلر بدون روبرو شدن با مخالفت جدی از طرف سوسیال دموکرات های آلمان و یا حزب کمونیست، به قدرت رسید. بعد از این که کمینترن بر سیاست مخرب حزب کمونیست آلمان صحنه نهاد، تروتسکی و اپوزسیون چپ بین المللی (که در سال ۱۹۳۰ تشکیل شده بود) لزوم ایجاد بین الملل چهارم را اعلام داشتند. بین الملل سوم دیگر بعنوان سازمان انقلابی مرده بود. در طی جنگ جهانی دوم، استالین برای نشان دادن "حسن نیت" خود نسبت به دولتهای امپریالیستی بین الملل سوم را رسماً منحل کرد. در سال ۱۹۳۸، بین الملل چهارم توسط تروتسکی بعنوان وارث انقلابی بین الملل های گذشته پایه گذاری شد.

"جبهه های مردم" در یک سو و فاشیزم در سوی دیگر- اینان هستند آخرین منابع سیاسی امپریالیزم در مبارزه علیه انقلاب پرولتاریائی. لکن از دیدگاه تاریخی، هر دوی این منابع فقط چاره سازهای موقتی هستند. زوال سرمایه داری در سایه ی علامت "کلاه فریقپائی" در فرانسه و در سایه ی نشانه ی صلیب شکسته در آلمان ادامه می یابد.⁷ تنها از راه برانداختن بساط بورژوازی، میتوان بن بست را از میان برداشت.

جهت گیری توده ها اولاً بوسیله ی شرایط عینی سرمایه داری در حال زوال، و ثانیاً بوسیله ی سیاستهای خائنه سازمانهای کارگری قدیمی تعیین میشود. از این دو عامل، البته، عامل نخستین قاطعیت دارد: قوانین تاریخ از دستگاه بوروکراتیک نیرومندتر هستند. شیوه های خائنین اجتماعی، هر قدر هم با یکدیگر فرق کنند از قانون گذاری "اجتماعی" بلوم بگیریید و بیائید تا دسیسه سازیهای قضائی استالین هرگز نخواهند توانست اراده ی انقلابی پرولتاریا را خرد و ویران کنند.⁸ با گذشت زمان، کوششهای مذبحخانه این خائنین در جهت به عقب چرخاندن گردونه ی

⁷ - کلاه فریقپائی Phrygian cap یا کلاه آزادی، کلاهی است مخروطی شکل که مظهر انقلاب کبیر فرانسه و جمهوری طلبی است.

صلیب شکسته Swastika علامتی مذهبی و خرافی است که قبل از این که نازی ها آنرا بعنوان علامت "پیروزی مردآریائی" و ضد یهود بکار برند، برای هزاران سال بکار برده شده بود.

تروتسکی در اینجا زوال نظام سرمایه داری تحت حکومت دموکراتیک در فرانسه و حکومت فاشیزم در آلمان را مقایسه میکند.

⁸ - ژوزف و. استالین (۱۹۵۳-۱۸۷۹) در سال ۱۸۹۶ به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست و در انشعاب سال ۱۹۳۰ طرف بلشویک ها را گرفت (به یادداشت شماره ۲۱ مراجعه کنید). استالین پیش از ورود لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷، موضعی دست راستی اتخاذ کرد. او در سال ۱۹۲۲ بعنوان دبیر کل حزب کمونیست شوروی انتخاب شد، و از این پست برای تمرکز قدرت در دستانش استفاده کرد و تدریجاً با سربرآوردن و رشد بوروکراسی در داخل دستگاه دولت و حزب به نماینده ی این قشر اجتماعی مرفه مبدل گشت. او در مقابل انترناسیونالیزم انقلابی شعار تنگ نظرانه و خرده بورژوائی "سوسیالیزم در یک کشور" را مطرح ساخت. استالین با انهدام حزب بلشویک دیکتاتور اتحاد شوروی شد و تا زمان مرگش به این دیکتاتوری ادامه داد. دسیسه های قضائی استالین - به یادداشت شماره ۳۴ مراجعه کنید.

تاریخ، به روشنی بیشتر به توده‌ها نشان خواهد داد که بحران رهبری پرولتاریا، که بدل به بحران فرهنگ بشریت شده است، فقط از طریق بین‌الملل چهارم راه نهائی خود را خواهد جست.

برنامه‌ی حداقل و برنامه‌ی انتقالی

وظیفه‌ی استراتژیکی مرحله‌ی بعدی - یعنی مرحله‌ی پیش از انقلابی سرشار از تهییج Agitation، تبلیغ Propaganda و سازماندهی - عبارت است از غلبه بر تضاد موجود بین رسیدگی شرایط عینی انقلابی و عدم بلوغ پرولتاریا و پیشتاز آن (آشفستگی و نومیدی نسل قبلی، و بی‌تجربگی نسل جوان تر). لازم است که در جریان مبارزه‌ی روزانه به توده‌ها کمک شود تا آنان بین درخواستهای کنونی از یکسو و برنامه‌ی سوسیالیستی انقلاب از سوی دیگر، پلی ایجاد کنند. این پل باید شامل یک سلسله درخواستهای انتقالی باشد، درخواستهایی که از شرایط امروز و از آگاهی امروزین قشرهای وسیع طبقه‌ی کارگر سرچشمه گرفته باشد، و بدون تزلزل به نتیجه‌ی غائی منجر شود: تسخیر قدرت بوسیله‌ی پرولتاریا.

سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته عمل میکرد، برنامه‌ی خود را به دو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه حداقل، که خود را به ایجاد اصلاحات در چهارچوب جامعه‌ی بورژوائی محدود میکرد، و دیگری برنامه‌ی حداکثر، که در آینده نامعلوم جایگزین شدن سرمایه‌داری بوسیله‌ی سوسیالیسم را نوید میداد.⁹ بین برنامه‌ی حداقل و برنامه‌ی حداکثر پلی وجود نداشت. در واقع سوسیال دموکراسی به این پل احتیاجی هم نداشت. چراکه واژه

⁹ - سوسیال دموکراسی (یا بین‌الملل دوم) در سال ۱۸۸۹ بعنوان جانشین بین‌الملل اول تشکیل گردید. بین‌الملل اول (یا انجمن بین‌المللی کارگران) از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۶ وجود داشت و توسط کارل مارکس رهبری میشد. بین‌الملل دوم احزاب سوسیال دموکرات و احزاب کارگری کشورهای مختلفی را دربر میگرفت. مهم‌ترین و قوی‌ترین این احزاب سوسیال دموکراسی آلمان بود. در سال ۱۹۱۴، هنگامی که مهم‌ترین بخشهای بین‌الملل دوم ابتدائی‌ترین اصول سوسیالیستی را نقض کردند و از دولتهای امپریالیستی خود در جنگ جهانی اول پشتیبانی کردند، نقش مترقی این سازمان خاتمه یافت، و به سازمانی غیرانقلابی بدل گشت.

ی سوسیالیزم را فقط بعنوان یک باد در غیغب بلغور میگرد. کمینترن عزم جزم کرده است که در عصر سرمایه داری در حال زوال، راه سوسیال دموکراسی را تعقیب کند: یعنی در زمانی که بطور کلی دیگر نمی توان مقوله ی اصلاحات منظم اجتماعی و حرف و سخن بالا بردن منظم سطح زندگی توده ها را پیش کشید، موقعی که هرگونه تقاضای جدی پرولتاریا و حتی هرگونه تقاضای جدی خرده بورژوازی، بناچار از آنسوی محدوده ی روابط مالکیت سرمایه داری و دولت بورژوائی سر در می آورند. وظیفه ی استراتژیکی بین الملل چهارم نه اصلاح کردن سرمایه داری، بلکه سرنگون کردن آن است. هدف سیاسی آن تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا بمنظور سلب مالکیت از بورژوازی است. با وجود این، تحقق این وظیفه ی استراتژیکی، بدون توجه کامل به تمام مسائل، حتی موضوعات کوچک و جزئی تاکتیکی، غیرممکن است. تمام بخشهای پرولتاریا، تمام اقشار، حرف و صنوف آن باید به داخل جنبش انقلابی جذب شوند. صفت مشخصه ی عصر حاضر این نیست که حزب انقلابی را از کار روزانه آزاد میکند، بلکه این است که اجازه میدهد کار روزانه، بنحوی جدائی ناپذیر از وظایف واقعی انقلاب صورت بگیرد.

بین الملل چهارم برنامه ی قدیمی درخواستهای "حداقل" را ترک نمی کند، چرا که این درخواستها دست کم بخشی از تأثیر و نیروی حیاتی خود را حفظ کرده اند. بین الملل چهارم، بنحوی خستگی ناپذیر، از حقوق دموکراتیک و پیروزیهای اجتماعی کارگران دفاع میکند. لیکن بین الملل چهارم اینکار روزمره را در چهارچوب دورنمای صحیح واقعی، یعنی دورنمای انقلابی، به مرحله ی اجرا میگذارد. از آنجا که درخواستهای قدیمی، جزئی و "حداقل" توده ها با تمایلات نابودکننده و تحقیرآمیز سرمایه داری فاسد اصطکاک پیدا میکند - و آنهم بدون شک در هر قدم اتفاق میافتد - بین الملل چهارم، سیستم درخواستهای انتقالی را پیشنهاد میکند، پایه ی اساسی این سیستم را این اصل تشکیل میدهد که درخواستهای انتقالی، هرچه آشکارتر و قاطع تر، در جهت مخالف اساسی ترین بنیادهای رژیم بورژوائی سیر خواهند کرد. بدین ترتیب برنامه ی انتقالی جانشین "برنامه ی حداقل" قدیمی میشود و وظیفه آن عبارت است از بسیج متشکل توده ها در راه انقلاب پرولتاریائی.

تناسب دستمزدها و تناسب ساعات کار*

تحت شرایط سرمایه داری در حال تلاشی، توده ها محکوم به زندگی فقیر مردمان ستمزده هستند و پیش از هر موقع دیگر خطر پیوستن به گروه گدایان و تنگ‌دستان، تهدیدشان میکند.

آنان باید از لقمه نان خود دفاع کنند، اگر نتوانند آن را بهتر و بیشتر بکنند. در اینجا نه نیاز و نه فرصت آن هست که در آن درخواستهای جداگانه و جزئی که به کرات بر اساس شرایط مشخص از قبیل شرایط ملی، محلی و اتحادیه ای ظهور میکنند، شمرده شوند. ولی دو نابسامانی اساسی اقتصادی که در آن مسخره و لغو بودن روزافزون دستگاه سرمایه داری خلاصه میشود، اولی بیکاری، و دومی گرانی قیمتها، احتیاج به شعارها و شیوه‌های تعمیم یافته تری دارند.

بین الملل چهارم رزمی تزلزل ناپذیر علیه سیاست سرمایه داران را اعلام میکند. هدف سیاست این سرمایه داران، به درجه‌ی متناهی، مثل سیاست مأموران دست‌نشانده شان، یعنی اصلاح طلبان**، مبتنی بر این نکته است که تمام بار میلیتاریزم***، بحرانها، بی‌سروسامانی نظام پولی و سایر فشارهای ناشی از احتضار سرمایه داری را بر گردیده‌ی مردمان زحمت‌کش بنشانند.

بین الملل چهارم برای همه کار و شرایط زندگی سالم می‌طلبد.

نه تورم پولی نه تثبیت قیمتها، نمی‌توانند بعنوان شعارهای پرولتاریا بکار برده شوند، به دلیل اینکه آنها سروته همان کرباس هستند. با بالا رفتن محتوم قیمتها، که با نزدیک شدن جنگ، بیش از پیش، وضعی مهارناپذیر پیدا میکند، فقط میتوان با شعار بالا رفتن متناسب دستمزدها مبارزه کرد. این به آن معناست که باید از طریق قراردادهای جمعی تضمین کرد که به نسبت افزایش قیمت کالاهای مصرفی، دستمزدها خود بخود افزایش یابد.

پرولتاریا در لبه‌ی پرتگاه تلاشی خود، نمی‌تواند اجازه دهد که بخش روزافزونی از کارگران بدل به گدایان دائماً بیکار بشود، و از تفاله و ته مانده‌ی غذای جامعه

* – Sliding Scale of Wages and Sliding Scale of Hours

** – Reformists

*** – Militarism

ای در حال سقوط تغذیه نماید. حق کار، تنها حق جدی کارگر در جامعه ای است که بر اساس استثمار بنا شده. امروز، در هر قدم، این حق از او سلب میشود. در برابر بیکاری خواه بعنوان پدیده ای "ساختی" و خواه "ادواری"، وقت آن است که در کنار شعار خدمات عمومی، شعار تناسب ساعات کار پیش کشیده شود. اتحادیه های کارگری و سایر سازمانهای توده ای باید کارگر و بیکار را در نوعی یکپارچگی ناشی از احساس مسئولیت متقابل با هم متحد کنند. با در نظر گرفتن این اصل، کار موجود، باید بین تمام کارگران موجود، بر اساس تعریفی که از ساعات کار در هفته میشود تقسیم گردد. دستمزد متوسط هر کارگر، به میزانی باقی خواهد ماند، که بر اساس میزان ساعات کار در هفته، طبق برنامه ی قبلی تعیین شده بود. دستمزدها بر اساس حداقلی کاملاً تضمین شده، مطابق با نوسان قیمتها، دچار نوسان خواهد شد. قبول هر برنامه ی دیگر، در دوران فاجعه آمیز فعلی، غیرممکن است.

صاحبان مالکیت و وکلای آنان "تحقق ناپذیر بودن" این درخواستها را ثابت خواهند کرد. سرمایه داران کوچک تر- بویژه سرمایه داران مفلس- علاوه بر اعلام تحقق ناپذیر بودن این درخواستها، به دفاتر حساب خود هم مراجعه خواهند کرد. کارگران این نوع نتیجه گیریها و مراجعه به دفاتر را یکسره رد خواهند کرد. مسأله این نیست که بین منافع مادی متضاد، یک اصطکاک "عادی" صورت میگیرد. مسأله این است که پرولتاریا، علیه فساد، نومییدی، و انهدام، تضمین شود.

مسأله بر سر زندگی و مرگ تنها طبقه ی خلاق و پیشرو جامعه است و به همین دلیل مسأله بر سر آینده ی بشریت است. اگر سرمایه داری قادر به رفع نیازهایی که بناچار از فجایع ناشی از خود سرمایه داری بروز کرده، نیست، بگذار سر به تن سرمایه داری نماند. "تحقق پذیری" و یا "تحقق ناپذیری" در اینجا موضوعی است مربوط به روابط نیروها، که آنها تنها میتواند از راه مبارزه قطعیت یابد. از طریق این مبارزه، صرف نظر از اینکه موفقیتهای عملی و فوری این مبارزه چه میتواند باشد، کارگران، لزوم انهدام بردگی سرمایه داری را به عالی ترین شکل در خواهند یافت.

اتحادیه های کارگری در عصر انتقالی

اکنون کارگران در مبارزه در راه درخواستهای جزئی و انتقالی بیش از هر موقع دیگر احتیاج به سازمانهای توده ای، بویژه، اتحادیه های کارگری دارند. رشد

نیرومند اتحادیه گرائی در فرانسه و ایالات متحده آمریکا، موعظه های چپ گرایان عالم نمای افراطی را که میگویند "دوران مفید بودن اتحادیه های کارگری سرآمده است"، نقش بر آب میکند.

یک بلشویک - لنینیست، در صف مقدم جبهه تمام مبارزات می ایستد، حتی موقعی که این مبارزات بخاطر کوچک ترین منافع مادی و یا حقوق دموکراتیک طبقه ی کارگر باشد. او در اتحادیه های کارگری توده ای فعالانه شرکت میکند تا آنها را تقویت کرده، روح مبارزه جویانه ی آنها را تشویق کند. او با سرسختی تمام علیه اقداماتی قد علم میکند که طی آن میخواهند اتحادیه های کارگری تحت حاکمیت دولت بورژوائی درآیند و پرولتاریا "حکمیت اجباری" و یا اشکال مختلف قیمومیت های پلیسی نه تنها فاشیستی بلکه حتی "دموکراتیک" را قبول کند. تنها بر اساس فعالیتی از این نوع در داخل اتحادیه های کارگری، مبارزه ی پیروزمندانه علیه اصلاح طلبان، منجمله بوروکراسی استالینیستی امکان پذیر است.¹⁰

¹⁰ - بوروکراسی استالینیستی - پس از انقلاب اکتبر در اتحاد شوروی، عقب افتادگی اقتصادی و فرهنگی جامعه ی روسیه از یکسو و انزوای دولت شوراها و شکست های پیاپی موقعیتهای انقلابی در کشورهای پیشرفته ی صنعتی اروپا از سوی دیگر، در شرایطی که بهترین کادرهای حزب بلشویک در طی جنگ داخلی کشته شده بودند، بظهور و استحکام یافتن قشر اجتماعی صاحب امتیاز و مرفه "بوروکراسی" منجر شد که از دستگاه دولت کارگری برای اختصاص سهم بیشتری از امتیازات مادی سود جست. بوروکراسی شوروی در حزب بلشویک و دولت شوروی، استالین را بعنوان بهترین نماینده ی خود یافته، شخصیت او را ساخت و پرداخت. رشد این قشر ضمن پروسه ای صورت گرفت که در طی آن طبقه ی کارگر روسیه مایوس از پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته اروپا از صحنه ی مبارزه ی سیاسی کنار میکشید. استالین با قلع و قمع بلشویک ها و رهبران انقلاب اکتبر زمینه را برای استحکام سلطه ی بوروکراسی بیشتر مهیا کرد. بدین ترتیب در کشوری که برای نخستین بار در تاریخ سلطه ی سرمایه داری برافکنده شده بود، قدرت سیاسی یکسره از دست طبقه ی کارگر خارج شد. پس از پیروزی فاشیزم در آلمان و اضمحلال سیاسی کمینترن در سال ۱۹۳۳، تروتسکی ضمن این که در مقابل حملات دولتهای امپریالیستی خواستار دفاع بدون قید و شرط از دولت کارگری شوروی بود، انقلاب سیاسی را بعنوان تنها راه سرنگون ساختن بوروکراسی استالینیستی و کسب مجدد قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر اعلام داشت.

کوششهای تفرقه انداز از قبیل ایجاد و یا حفظ اتحادیه های کوچک "انقلابی"، بعنوان نعم البدل حزب در واقع نشانگر انکار کردن مبارزه برای حصول رهبری طبقه ی کارگر است. لازم است که اصل زیر با قدرت تمام مراعات شود: جدا کردن خویش از اتحادیه های توده های کارگری بصورتی تسلیم گرایانه، که در حکم خیانت به انقلاب است، با عضویت در بین الملل چهارم یکسره مغایرت دارد. در عین حال بین الملل چهارم با قاطعیت تمام، بت پرستی اتحادیه های کارگری را که بطور یکسان، خصوصیت بارز اتحادیه گرایان و سندیکالیستها است، رد و محکوم میکند.

الف- اتحادیه های کارگری نه دارای برنامه ای یکسره انقلابی هستند و نه با در نظر گرفتن وظیفه، ترکیب و نحوه ی پذیرش اعضاء میتوانند دارای چنین برنامه ای باشند. در نتیجه اتحادیه ها نمی توانند جانشین حزب بشوند. ایجاد احزاب ملی انقلابی، بعنوان بخشهای بین الملل چهارم، وظیفه ی اساسی عصر انتقالی است. ب- اتحادیه های کارگری، حتی نیرومندترین شان، پیش از بیست الی پنج درصد از اعضاء طبقه ی کارگر، آنهم بیشتر، اقشار فنی تر و پر درآمدتر را، دربر نمی گیرند. اکثریت ستمدیده تر طبقه ی کارگر، بصورت انفاقی و در دوران خیزشها و جهشهای استثنائی در جنبش کارگری، وارد صفوف مبارزه میشوند. در این قبیل مواقع لازم است که سازمانهای مناسبی از نوع کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه و سرانجام شوراها، که همه ی توده های مبارز را دربر بگیرند، ساخته شود. ج- اتحادیه های کارگری، بعنوان سازمانهای که مظهر اقشار بالای پرولتاریا هستند- به همان گونه که سرتاسر تجربه ی تاریخی گذشته منجمله تجربه ی تازه ی اتحادیه های آنارشویستی سندیکالیستی در اسپانیا نشان میدهد، تمایل شدیدی برای سازش با رژیمهای بورژوا دموکراتیک از خود نشان داده اند.¹¹ در دوران مبارزه

¹¹ - اتحادیه های آنارشویستی سندیکالیستی - آنارکو- سندیکالیزم Syndicalism - Anarcho تجلی آنارشویزم در زمینه ی فعالیتهای اتحادیه های کارگری است. آنارکو- سندیکالیست ها به عقاید آنارشویستی مخالفت با فعالیتهای پارلمانی و احزاب سیاسی، این عقیده را اضافه میکنند که تشکل اتحادیه های مستقل کارگری برای آزادی طبقه ی کارگر از شر سرمایه داری کفایت میکند.

آنارکو- سندیکالیزم یک نظام نوین اجتماعی را در نظر دارد که توسط اتحادیه های کارگری و یا صنعتی اداره میشود. در جریان انقلاب اسپانیا در سالهای ۱۹۳۰،

شدید طبقاتی، گروه‌های رهبری کننده اتحادیه‌های کارگری میکوشند رهبری جنبش توده‌ای را برعهده بگیرند تا جنبش را بدل به یک حرکت بی‌بو و خاصیت نکنند. این اتفاق هم اکنون در دوران اعتصابات ساده، علی‌الخصوص در اعتصابات توده‌ای نشسته، که اصل مالکیت بورژوازی بوسیله‌ی آن به خطر می‌افتد، در شرف وقوع است. در دوران جنگ و یا انقلاب، موقعی که بورژوازی در دشواریهای استثنائی غرق شده، رهبران اتحادیه‌های کارگری، معمولاً تبدیل به وزرای بورژوا میشوند.

به همین دلیل، بخشهای بین‌الملل چهارم، نه تنها باید همیشه بکوشند تا رهبری عالی اتحادیه‌های کارگری را عوض کنند، و در لحظات حساس جسورانه و با عزمی راسخ رهبران مبارز جدیدی بجای مأموران معمولی و مقامات جاه طلب عرضه کنند، بلکه در تمام شرایط ممکن باید سازمانهای مستقل و مبارزی بیآفرینند که با وظایف مبارزه‌ی توده‌ای علیه جامعه‌ی بورژوائی سنخیت بیشتر داشته باشند؛ و در صورت لزوم حتی از انفصال کامل از دستگاه محافظه‌کار اتحادیه کارگری روگردان نباشند.

اگر پشت کردن به سازمانهای توده‌ای بخاطر تشویق سودهای افتراقی جنایت باشد، تحمل کورکورانه تسلیم جنبش توده‌ای انقلابی به ید قدرت دسته‌بندیهای ارتجاعی و یا دسته‌های محافظه‌کار بوروکراتیک که با لباس مبدل ("پیشرو") وارد معرکه میشوند، جنایتی کوچک تر نیست. اتحادیه‌های کارگری، خود هدف نیستند، بلکه وسایلی هستند در راه نیل به انقلاب پرولتاریائی.

کمیته‌های کارخانه

در عصر انتقالی، جنبش کارگری، نه یک شخصیت متشکل و کاملاً متعادل، بلکه شخصیت تب‌آلود و قابل انفجاری دارد. شعارها و نیز شکل‌های سازمانی باید از

آنا کوسنیکالیست‌ها که در اتحادیه‌های آنارشیستی سندیکالیستی متشکل بودند، در ابتدا قوی‌ترین گروه دست‌چپی بودند. ولی با این حال، قادر نبودند در مبارزه بر علیه فرانکو جنبش را رهبری کنند و بالاخره از حکومت جبهه‌ی ائتلافی بورژوازی حمایت کردند.

شاخصهای جنبش پیروی کنند. رهبری، باید در برابر رفتار سرسری، انگار در برابر طاعون، گوش به زنگ باشد، و باید با حساسیت تمام جوابگوی ابتکار توده ها باشد. اعتصابات نشسته، آخرین جلوه گاه این قبیل ابتکار توده ها، از محدوده ی روشهای "عادی" سرمایه داری تجاوز میکنند. جدا از درخواستهای اعتصاب گران، تسخیر موقت کارخانه ها، ضربه ای است کاری بر این بت، یعنی بت مالکیت سرمایه داری. هر اعتصاب نشسته، بنحوی عملی، این پرسش را مطرح میکند که چه کسی ارباب کارخانه است: سرمایه دار یا کارگر؟

اگر اعتصاب نشسته این پرسش را بطور ضمنی طرح میکند، کمیته ی کارخانه به آن جلوه و چهره ای متشکل و سازمانی میدهد. کمیته ی کارخانه که بوسیله ی کارکنان کارخانه انتخاب شده، در برابر اراده ی مدیریت کارخانه بلافاصله وزنه ی مقابلی ایجاد میکند.

در مقابل انتقاد اصلاح طلبان، که رؤسای صنایع به اصطلاح "سلطنت طلب اقتصادی" چون فورد Ford را از استثمارگران به اصطلاح - "نیک" و "دموکراتیک" جدا میکنند، و از دومی به دلیل اولی انتقادی بعمل نمی آورند، ما شعار کمیته های کارخانه را بعنوان مرکز مبارزه علیه هر دو نوع استثمارگر قرار میدهیم.

بوروکرات های اتحادیه های کارگری، طبق معمول، در مقابل تشکیل کمیته های کارخانه سد ایجاد خواهند کرد، همانطوری که آنان در مقابل کلیه ی گامهای جسورانه ای که در راه بسیج توده ها برداشته میشود، مقاومت نشان میدهند.

با وجود این، هر قدر که وسعت جنبش بیشتر باشد، همان قدر شکستن این سد مقاومت آسان تر خواهد بود. در جائی که کارگاه سربسته¹² در دوران "صلح" تأسیس گردیده، کمیته رسماً با ارگان معمولی اتحادیه کارگری خود را تطبیق خواهد داد. لیکن در کادر آن تجدیدنظر کرده، وظایف آن را گسترده تر خواهد کرد. اما، اهمیت اساسی کمیته در این حقیقت نهفته است که کمیته برای آن اقشار از طبقه ی کارگر که معمولاً اتحادیه ی کارگری از وارد کردن آنان در راه مبارزه عاجز است، ستاد مبارز و انقلابی فراهم میکند. دقیقاً از داخل صفوف همین اقشار ستمدیده تر است که فداکارترین گردانهای انقلاب بپا خواهند خاست.

¹² - کارگاه سربسته - Closed shop به کارگاهی اطلاق میگردد که تمامی کارکنان آن باید عضو اتحادیه ی کارگری ای باشند که با کارفرمای آن کارگاه قرارداد منعقد کرده است.

بمحض اینکه کمیته ای در کارخانه پدیدار شد، یک نیروی واقعی دوگانه Dual Power در کارخانه بوجود می آید. ماهیت این نیروی دوگانه طوری است که نماینده وضعی انتقالی است، چراکه شامل دو نظام آشتی ناپذیر، یعنی نظام سرمایه دار و نظام پرولتاریا است. اهمیت اساسی کمیته های کارخانه، دقیقاً در این است که این کمیته ها راه را، اگر نه بروی دورانی عملاً انقلابی، دست کم بروی دوران پیش از انقلابی، باز میکنند، دورانی که حد فاصل بین نظام بورژوازی و نظام پرولتاریاست. تبلیغ برای اشاعه ی فکر کمیته های کارخانه، نه زودرس، و نه تصنعی است، چرا که گواه اصالت آن موج اعتصابات نشسته ای است که هم اکنون در چند کشور مختلف دارد گسترش پیدا میکند. ظهور موجهای تازه نفس ازین نوع اعتصابات، در آینده نزدیک، اجتناب ناپذیر خواهد بود. لازم است که مبارزه در راه تشکیل کمیته های کارخانه به موقع آغاز شود تا این که کارگران غافل گیر نشده، کار از کار نگذرد.

«اسرار معاملات» و کنترل صنعت بدست کارگران

سرمایه داری لیبرال که براساس رقابت و تجارت آزاد بنیان گذاشته شده بود، دیگر بکلی به گذشته تعلق پیدا کرده است. جانشین آن، یعنی سرمایه داری انحصاری، نه تنها هرج و مرج بازار را از بین نمی برد، بلکه برعکس به آن شخصیت اغتشاشی خاصی میبخشد. لزوم "کنترل کردن" اقتصاد، گماشتن "رهبری" دولت بر صنعت و لزوم "برنامه ریزی"، بوسیله ی تمام تمایلات بورژوائی و خرده بورژوائی کنونی از فاشیزم گرفته تا سوسیال دموکرات- لاقفل در حرف برسمیت شناخته شده است. از نظر فاشیست ها، موضوع بیشتر، چپاول "برنامه ریزی شده" مردم برای تحقق هدفهای نظامی است. سوسیال دموکرات ها میکوشند اقیانوس هرج و مرج را با قاشق "برنامه ریزی" بوروکراتیک خالی کنند. مهندسان و استادان دانشگاه مقالات مبسوطی پیرامون "تکنوکراسی"¹³ مینویسند. حکومتهای

¹³ - تکنوکراسی - برنامه و نهضتی بود که در اوایل بحران بزرگ اقتصادی آمریکا که در سال ۱۹۲۹ آغاز شد، در میان عموم، بخصوص در میان طبقه ی متوسط، شدیداً مقبول گردید. این برنامه برای غلبه بر بحران و حل مسئله ی بیکاری، متعادل نمودن اقتصاد آمریکا و سیستم پولی را از کنترل مهندسين و متخصصين فنی پیشنهاد میکرد- و البته

دموکراتیک، در راه آزمایشهای جیونانه خود برای "تنظیم و تعدیل"، بی محابا، با خراب کاری سرمایه ی بزرگ مواجه میشوند.

رابطه ی واقعی بین استثمارگران و "کنترل کنندگان" دموکراتیک را یک نکته دیگر نیز به بهترین وجه نشان میدهد. آقایان "اصلاح طلب" پیش از آنکه قدم در آستانه ی تراست ها و "اسرار معاملاتی" آنها بگذارند از ترسی عابدانه قالب تهی میکنند. در اینجا اصل "عدم دخالت" در کسب و معامله، حکومت میکند. حسابهایی که بین یک سرمایه دار و جامعه نگه داشته میشود، بصورت اسرار سرمایه دار باقی می ماند؛ این اسرار به جامعه ربطی ندارد. انگیزه ای که بظاهر برای رعایت اصل "اسرار" معاملاتی، پیشنهاد میشود، مثل دوران سرمایه داری لیبرال، ظاهراً انگیزه "رقابت" آزاد است. واقعیت فرق میکند. تراست ها چیزی را از یکدیگر پنهان نمی کنند. اسرار معاملاتی عصر حاضر، بخشی از توطئه ی مداوم سرمایه داری انحصاری علیه منافع جامعه است. تا موقعی که مالکان خصوصی وسائل اجتماعی تولید بتوانند توطئه های مربوط به استثمار، چپاول و کلاه برداری خود را از دید تولیدکنندگان و مصرف کنندگان مخفی نگه دارند، طرحهایی که برای محدود ساختن خودکامگی "سلطنت طلبان اقتصادی" ریخته میشود، افسانه های مسخره و رقت انگیزی بیش نخواهد بود. از بین بردن "اسرار معاملاتی" گامی نخستین در راه کنترل واقعی صنعت است.

کارگران به اندازه ی همان سرمایه داران حق آنها دارند که "اسرار" کارخانه، تراست، و تمام بخش صنعت، و بطور کلی اقتصاد ملی را بدانند. بیش از هر چیز دیگر، بانکها، صنایع سنگین و حمل و نقل تمرکز یافته باید در زیر ذره بین گذاشته شود.

نخستین وظیفه ی کنترل کارگری باید توضیح خرج و دخل جامعه باشد. این کار باید از اقدامات معاملاتی افراد شروع شود تا سهمی که عملاً از درآمد ملی به فرد - فرد سرمایه داران و به استثمارگران، بطور کلی، تخصیص داده شده تعیین شود؛ تا معاملات پشت پرده و دزدیهای زیر جلکی بانکها و تراست ها در ملاء عام قرار داده شود؛ و سرانجام، تا آن حیف و میل دور از وجدان و خائنانه ی کار انسانی که نتیجه

بدون مبارزه ی طبقاتی و انقلاب. بالاخره این نهضت به دو جناح چپ و راست تقسیم شد، که جناح راست آن تمایلات فاشیستی را در خود پرورش داد.

ی هرج و مرج سرمایه داری و سودجویی آشکار است، به تمام افراد جامعه نشان داده شود.

هیچ صاحب منصب دولت بورژوائی - حتی اگر عالی ترین قدرتها را هم در اختیار داشته باشد - نمی تواند از عهده ی انجام چنین کاری برآید. مردم جهان شاهد درمادگی پرزیدنت روزولت و نخست وزیر بلوم در برابر توطئه های "شصت فامیل" و "دویست فامیل" دو ملت آمریکا و فرانسه بودند. برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، فشار توده ای پرولتاریا ضرورت دارد. فقط کمیته های کارخانه میتوانند با استفاده از کارشناسانی که صمیمانه به مردم وفادار باشند - از قبیل حساب داران، آمارگران، مهندسان، و دانشمندان و غیره - کنترل واقعی تولید را برقرار سازند. این کارشناسان باید نه بعنوان "تکنوکرات"، بلکه بعنوان مشاور عمل بکنند.

مبارزه علیه بیکاری نباید بدون دعوت برای سازمان دادن وسیع و جسورانه امور عام المنفعه در نظر گرفته شود. لیکن امور عام المنفعه فقط موقعی میتواند برای جامعه، و نیز برای خود بیکاران، معنایی دائمی و پیشرفته داشته باشد که بصورت بخشی از یک برنامه ی کلی درآید، و طوری طرح ریزی شود که مدت زمان قابل ملاحظه ای را دربر بگیرد. در چارچوب این طرح، کارگران از سر گرفتن کار در صنایع خصوصی را که در نتیجه ی بحران تعطیل شده اند، برای امور عام المنفعه خواستار خواهند شد. در این قبیل موارد مدیریت مستقیم کارگری جانشین کنترل کارگری خواهد گردید.

ایجاد حتی ابتدائی ترین برنامه های اقتصادی - از دیدگاه استثمار شده و نه استثمارکننده - بدون کنترل کارگری، یعنی بدون رسوخ چشم تیزبین کارگران در تمام پیچ و مهره های آشکار و نهان اقتصاد سرمایه داری، غیرممکن است. کمیته هائی که نمایندگی تک - تک واحدهای اقتصادی را برعهده دارند باید کنفرانسهای تشکیل دهند تا کمیته های مربوط به تراست ها، بخشهای کامل صنعت، مناطق اقتصادی، و سرانجام، سرتاسر صنعت ملی را انتخاب کنند. بدین ترتیب کنترل کارگری تبدیل به مکتبی برای اقتصاد برنامه ریزی شده خواهد شد. براساس این تجربه کنترل، پرولتاریا خود را برای مدیریت مستقیم صنعت ملی شده آماده خواهد کرد تا وقتی که آن ساعت محتوم نواخته شد، غافل گیر نشود.

سرمایه دارانی هستند، بیشتر از رده های پائین تر و یا متوسط، که داوطلبانه خواهند خواست دفاتر خود را در برابر دیدگان کارگران باز کنند- البته معمولاً برای نشان دادن لزوم کاهش دستمزدها. کارگران به این قبیل سرمایه داران خواهند گفت که علاقه ای به دفترداری ورشکستگان و یا نیمه ورشکستگان منفرد ندارند، بلکه میخواهند دفاتر حساب کلیه ی استثمارگران مفتوح گردد. کارگران نمی توانند و نمی خواهند سطح شرایط زندگی خود را با مقتضیات سرمایه داران منفرد - که خود قربانی رژیم خود هستند- وفق بدهند. وظیفه ی اصلی عبارت است از سازمان دادن مجدد تمام دستگاه تولید و توزیع براساس یک بنیان ارجمندتر و عملی تر. اگر منسوخ کردن اسرار معاملاتی، شرط اساسی کنترل کارگری باشد، باید گفت که کنترل، گام اول در راه رهبری سوسیالیستی اقتصاد است.

سلب مالکیت از گروه های مجزای سرمایه داران

برنامه ی سوسیالیستی سلب مالکیت، یعنی سرنگون ساختن سیاسی بورژوازی و منهدم کردن سلطه ی اقتصادی آن، در دوران انتقالی حاضر، نباید به هیچ وجه مانع از این شود که در صورت مقتضی بودن شرایط، درخواست سلب مالکیت از چند شاخه ی اصلی صنعتی حیاتی برای موجودیت ملی و یا سلب مالکیت از طفیلی ترین بخش بورژوازی، پیش کشیده شود.

بدین طریق، در پاسخ نوحه سرائیهای رقت انگیز آقایان دموکرات ها در مورد دیکتاتوری "شصت فامیل" ایالات متحده و "دویست فامیل" فرانسه، ما پیشنهاد میکنیم از این ۶۰ یا ۲۰۰ مالک الرقابهای سرمایه دار فئودال مآب سلب مالکیت شود.

به همین طریق، ما عیناً و ایضاً خواستار سلب مالکیت از شرکتهائی هستیم که انحصار صنایع جنگی، راه های آهن و مهم ترین منابع مواد خام را در اختیار دارند. تفاوت بین این درخواستها و شعار میان تهی اصلاح طلبان تحت عنوان "ملی کردن" در این اصول نهفته است:

۱- ما پرداخت غرامت را مردود میدانیم.

- ۲- ما توده‌ها را نسبت به ماهیت عوام فریبان جبهه‌ی مردم هشدار میدهیم و میگوئیم که این عوام فریبان، ضمن لاس خشکه‌ای که با فکر ملی کردن میزنند، در واقع بصورت مأموران سرمایه باقی می‌مانند.
- ۳- ما ز توده‌ها می‌خواهیم که فقط بر قدرت انقلابی خود متکی باشند.
- ۴- ما موضوع سلب مالکیت را به کسب قدرت از طرف کارگران و کشاورزان ربط میدهیم.

لزوم پیش کشیدن شعار سلب مالکیت، نه تنها با جنبه‌ی کامل ترش در جریان تبلیغ، بلکه، به شکل مختصر در جریان روزمره فعالیت تهییجی ما، از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که بخشهای مختلف صنعت، دارای سطوح مختلف از رشد هستند، مراتب مختلفی را در حیات جامعه به خود تخصیص میدهند و از مراحل مختلف مبارزه‌ی طبقاتی عبور میکنند. تنها یک خیزش عمومی انقلابی پرولتاریا میتواند سلب مالکیت کامل از بورژوازی را در دستور روز قرار دهد. وظیفه‌ی درخواستهای انتقالی آماده کردن پرولتاریا برای حل این مسأله است.

سلب مالکیت از بانکهای خصوصی و دولتی کردن سیستم اعتبارات

امپریالیزم به معنای حاکمیت سرمایه‌ی مالی است. بانکها، در کنار تراست‌ها و سندیکاها، و به دفعات، بانکها در رأس این مؤسسات، حاکمیت عملی بر اقتصاد را در ید خود متمرکز میکنند. بانکها در ساخت خود، به شکلی متمرکز، ساخت کلی سرمایه جدید را متجلی می‌سازند؛ بانکها تمایلات انحصار را با تمایلات آنارشی درهم می‌آمیزند؛ بانکها معجزه‌های تکنولوژی، واحدهای معظم و تراست‌های نیرومند را سازمان می‌بخشند؛ و نیز همین بانکها، قیمت‌های فاحش، بحرانها و بیکاری را سازمان میدهند. اگر پست‌های فرماندهی بانکها در دست سرمایه داران یغماگر بماند، امکان آن نخواهد بود که در راه مبارزه علیه خودکامگی انحصار طلبانه و هرج و مرج سرمایه داری - دو عاملی که در دستور انهدامی خود مکمل یکدیگرند- حتی یک گام جدی برداشته شود. برای آنکه نظام متحدالشکلی برای سرمایه گذاری و اعتبار در امتداد طرحی منطقی و منطبق با منافع تمام مردم بوجود آید، باید تمام بانکها را در یک مؤسسه واحد ملی ادغام کرد. تنها سلب مالکیت از بانکهای خصوصی و تمرکز یافتن تمام نظام اعتباری در دست دولت، دولت را

صاحب منافع واقعی لازم، یعنی منابع مادی خواهد کرد تا بتواند به برنامه ریزی اقتصادی بپردازد. چنین کاری تنها از طریق قرطاس بازی و منابع بوروکراتیک امکان پذیر نیست.

سلب مالکیت از بانکها، هرگز به معنای مصادره ی سپرده های بانکی نیست. برعکس، بانک دولتی واحد قادر خواهد بود شرایطی بمراتب مناسب تر از بانکهای خصوصی برای ودیعه گذاران کوچک ایجاد کند. به همین طریق، تنها بانک دولتی میتواند برای کشاورزان، کسبه و بازرگانان خرده پا شرایط مناسب یعنی، اعتبار ارزان، فراهم کند. اما بالاتر از همه وضعی است که طبق آن کل اقتصاد - و بیش و پیش از همه چیز صنعت بزرگ و حمل و نقل - تحت رهبری یک هیأت مالی واحد، در خدمت منافع حیاتی کارگران و سایر زحمت کشان قرار خواهد گرفت.

با وجود این، دولتی کردن بانکها تنها موقعی این نتایج مناسب را به بار خواهد آورد که قدرت دولت، خود، یکسره از دست استثمارگران درآید و در اختیار زحمت کشان قرار گیرد.

صف اعتصاب؛ نگهبانان محافظ؛

نیروی نظامی کارگران؛ مسلح کردن پرولتاریا*

اعتصابات نشسته به منزله ی هشدار جدی هستند از طرف توده ها، نه تنها خطاب به بورژوازی، بلکه همچنین خطاب به سازمانهای کارگری، از جمله بین المل چهارم. در سالهای ۲۰-۱۹۱۹، کارگران ایتالیا به ابتکار خود کارخانه ها را تصرف کردند و از این راه به "رهبران" خود نشان دادند که انقلاب اجتماعی در حال فرارسیدن است. "رهبران" به این نشانه اهمیتی ندادند. پیروزی فاشیزم نتیجه ی این بی اعتنائی بود.¹⁴

The Picket Line, Defense Guard, Workers Militia, the Arming of the Proletariat *

¹⁴ - فاشیزم - یکی از دست آوردهای عظیم تروتسکی تحلیل او از پیروزی فاشیزم بود که با به قدرت رسیدن موسولینی در سال ۱۹۲۲ آغاز شد. تروتسکی خاطر نشان ساخت که فاشیزم آخرین حربه ی طبقه ی سرمایه دار است. در شرایط عادی، سرمایه داری ترجیح میدهد بطریق صلح آمیزتری حکومت کند.

اعتصابات نشسته، هنوز به معنای تصرف کارخانه جات به طریقه ی ایتالیائی نیست، ولی قدمی است قاطع در جهت تصرف کارخانه. بحران فعلی میتواند مبارزه ی طبقاتی را تا حد نهائی حادث کند و لحظه ی فرجام را نزدیک تر آورد. لیکن این به آن معنا نیست که وضع انقلابی با یک ضربه بوجود میآید. در واقع یک سلسله تشنجات مداوم، نشانه ی نزدیک شدن انقلاب است. یکی از این تشنجات، موج اعتصابات نشسته است. مسأله بخشهای بین الملل چهارم عبارت است از کمک به پیش قراولان پرولتاریا برای درک خصیصه عمومی و ضربان عصر ما، و به ثمر رساندن به موقع مبارزه ی توده ها، از طریق اقدامات سازمانی هرچه مصمم تر و مبارزتر.

تشدید مبارزه ی پرولتاریا بمعنای تشدید طرق حمله ی متقابل از طرف سرمایه داران است. موجهای جدید اعتصابات نشسته، میتواند اقدامات متقابل مصممانه تری از طرف بورژوازی را بسوی خود جلب کنند و بلاشک جلب هم خواهند کرد. کارمقاماتی به این زودی از طرف مأموران مخفی تراست های بزرگ دارد صورت میگیرد. اگر به پرولتاریا، باز شیخون بزنند، وای بر سازمانهای انقلابی، وای بر پرولتاریا!

بورژوازی در هیچ جا، به داشتن پلیس رسمی و ارتش اکتفانمی کند. در ایالات متحده، حتی در زمان "صلح"، بورژوازی، گردانهای مسلح اعتصاب شکن و

جوهر یک نهضت فاشیستی - در طول بحران اجتماعی طولانی و شدید - بسیج بخشهای خرده بورژوازی و لومین پرولتاریا است و هدف آن متلاشی کردن سازمانها و قدرت طبقه ی کارگر. تشکیل جبهه ی واحدی از تمام سازمانهای کارگری؛ گارد دفاعی کارگران؛ و دفاع مبارزه جوانه از قدرتی که هم در زمینه های اقتصادی و هم در زمینه های سیاسی بدست طبقه ی کارگر افتاده است - اینها پیشنهادات تروتسکی برای مقابله با تهدید فاشیزم بود. این برنامه بطور اجتناب ناپذیری مسأله ی انقلاب سوسیالیستی را طرح میکند، که مآل آنها راه خاتمه دادن به تهدید فاشیزم است. استالین سیاستهای ماوراء چپی "دوره سوم" (به یادداشت شماره ۳۲ مراجعه کنید) را قبل از به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳، و پس از آن سیاست ایجاد جبهه ی ائتلافی در اسپانیا که پیروزی کامل فرانکو در ۱۹۳۹ به بار آورد، در مغایرت کامل با سیاست جبهه ی واحد تروتسکی اتخاذ کرد. این سیاستها عمده ترین نقش را در پیروزی فاشیزم در آلمان و در اسپانیا ایفا کردند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به نوشته های تروتسکی، مبارزه بر ضد فاشیزم در آلمان و فاشیزم: چه هست و چگونه باید با آن جنگید چاپ پات قایندر پرس مراجعه کنید.

چاقوکشان خصوصی مسلح را در کارخانه ها نگه میدارد. به این دسته ها، اینک باید گروه های مختلف نازی های آمریکا را هم افزود. بورژوازی فرانسه، بمحض نزدیک شدن خطر، دسته های فاشیستی نیمه قانونی و غیرقانونی و نیز اینگونه دسته ها را در ارتش بسیج کرد. همین که فشار کارگران انگلیس بار دیگر پا بگیرد، تعداد دارودسته های فاشیستی، دو برابر، سه برابر و حتی ده برابر میشود و یورش خونین این دارودسته ها به کارگران آغاز میگردد. بورژوازی دقیقاً به این نکته واقف است که مبارزه ی طبقاتی در عصر حاضر، تمایل دارد که به سهولت بدل به جنگ داخلی گردد. سردمداران و پادوهای سرمایه داری از نمونه های ایتالیا، آلمان، اطریش، اسپانیا، و سایر کشورها بمراتب بیشتر درس گرفتند تا رهبران رسمی پرولتاریا.

سیاست مداران بین الملل دوم و بین الملل سوم، و نیز بوروکرات های اتحادیه های کارگری، با علم به همه چیز، چشم بر ارتش خصوصی بورژوازی میبندند؛ درغیراین صورت امکان نداشت که آنها حتی برای مدت بیست و چهار ساعت، اتحاد خود را با بورژوازی حفظ کنند. اصلاح طلبان مرتباً این اندیشه را در ذهن کارگران رسوخ میدهند که تقدس دموکراسی موقعی به کامل ترین صورت تضمین میشود که بورژوازی تا بن دندان تسلیح شده باشد و کارگران بی سلاح مانده باشند.

وظیفه ی بین الملل چهارم عبارت است از خط بطلانی دائمی کشیدن بر تمام این سیاستهای بردگی. دموکرات های خرده بورژوا- منجمله سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها و آنارشئیست ها- هر قدر که دیوانه وار، در عمل تسلیم فاشیزم میشوند، به همان اندازه بلندتر از مبارزه علیه آن دم میزنند. تنها گروه های مسلح کارگری، که از حمایت ده ها میلیون رنجبر برخوردار باشند، میتوانند موفقانه دارودسته های فاشیست را مغلوب کنند. مبارزه علیه فاشیزم، نه در دفتر هیئت تحریریه لیبرال، بلکه در کارخانه آغاز میشود و در خیابان پایان می یابد. اعتصاب شکنان و تفنگ داران خصوصی در کارخانه ها، هسته های اصلی ارتش فاشیزم را تشکیل میدهند. صفوف اعتصاب، هسته های اساسی ارتش پرولتاریا هستند. این مبدأ حرکت ماست. در رابطه با هر اعتصاب و تظاهرات خیابانی، تبلیغ برای لزوم ایجاد گروه های کارگری بمنظور دفاع از خود، ضرورت حتمی دارد. لازم است این شعار در برنامه ی جناح انقلابی اتحادیه های کارگری گنجانده شود. لازم است در

هر کجا امکان پذیر باشد- و نخست از گروه های جوان - شروع کرد و گروه های دفاع از خود تشکیل داد و این گروه ها را مشق و تمرین نظامی داد و آنان را با سلاحهای مختلف آشنا کرد. موج جدید در جنبش توده ای نه تنها باید در خدمت افزودن تعداد این قبیل واحدها در آید، بلکه باید این واحدها را براساس نزدیکی منطقه ای، و شهرها و نقاط مختلف بایکدیگر متحد گرداند. لازم است که به نفع راستین کارگران از اعتصاب شکنان و دارودسته های گانگستر و فاشیست جلوه گاهی متشکل داد. لازم است که شعار نیروی نظامی کارگران بعنوان تنها ضامن جدی مصونیت سازمانها، میتینگها و مطبوعات کارگران بکار برده شود.

تنها به کمک چنین فعالیت سازمانی و تهییجی منظم، مداوم، خستگی ناپذیر و شجاعانه، که پیوسته متکی بر تجربه ی خود توده ها باشد، این امکان بدست می آید که سنتهای بردگی و بی ارادگی از ذهن کارگران ریشه کن شود، دسته هایی از مبارزان قهرمان که سرمشق بقیه ی رنجبران باشند، تربیت بشوند؛ و بر چاقوکشان مسلح ضدانقلاب یک سلسله شکست تاکتیکی وارد آید؛ بر سطح اعتماد بنفس استثمارشدگان و ستمزدگان افزوده شود؛ و فاشیزم از چشم خرده بورژوازی بیفتد و راه برای تسخیر قدرت بوسیله ی پرولتاریا کوبیده و هموار گردد.

انگلس، دولت را هیئتی از "افراد تحت سلاح" میخواند. تسلیح پرولتاریا در مبارزه پرولتاریا برای آزادی خود، امری است ضروری و حتمی. هر وقت که پرولتاریا اراده کند، راه و وسایل تسلیح خود را پیدا خواهد کرد. در این زمینه نیز، رهبری، طبیعتاً، برعهده ی بخشهای بین الملل چهارم خواهد بود.

اتحاد کارگران و کشاورزان

المثنی و برادر مبارز کارگر در خارج از شهرها، کارگر کشاورزی است. این دو، دو جزء یک کل، و متعلق به همان طبقه هستند. منافع این دو از یکدیگر، جدائی ناپذیر است. برنامه ی درخواستهای انتقالی کارگران صنعتی، با تغییراتی در اینجا و آنجا، برنامه ی پرولتاریای کشاورزی هم هست.

روستائیان (کشاورزان) طبقه ای دیگر را تشکیل میدهند: آنان خرده بورژوازی روستا هستند. خرده بورژوازی از قشرهای مختلف ساخته شده که از نیمه پرولتاریا شروع شده به عناصر استثمارگر خاتمه می یابد. بر طبق این تقسیم بندی، و وظیفه ی

سیاسی پرولتاریای صنعتی، گسترش دادن مبارزه طبقاتی به قلمرو روستا است. تنها از این راه، پرولتاریا خواهد توانست، دوست و دشمن خود را از یکدیگر جدا کند. ویژگیهای رشد ملی هر کشوری، شگفت انگیزترین تجلی خود را در وضع کشاورزان، و تا حدودی، در وضع خرده بورژوازی شهری (افزارمندان و مغازه داران) پیدا میکند. این طبقات، هر قدر هم که از نظر تعداد نیرومند باشند، در اساس، نمودار بازمندگان اشکال تولید پیش از سرمایه داری هستند. بخشهای مختلف بین الملل چهارم، باید با عینیت تمام، برای روستائیان (کشاورزان) و خرده بورژوازی شهری، برنامه ای از درخواستهای انتقالی تنظیم کنند؛ این برنامه باید با شرایط هر مملکت سازگار باشد. کارگران پیشرو، باید یاد بگیرند تا در برابر پرسشهایی که متحدان آینده شان از آنان خواهند کرد، پاسخهای روشن و مشخص داشته باشند.

کشاورز، ضمن اینکه بصورت یک خرده تولیدکننده "مستقل" باقی میماند، احتیاج دارد که اعتبار ارزان، ماشینهای کشاورزی و کود، در حد بضاعت مالی اش در اختیار او گذاشته شود. او نیازمند شرایط مناسب حمل و نقل است و برای محصولات کشاورزی خود، احتیاج به یک سازمان سالم بازار دارد. ولی بانکها، تراست ها و بازرگانان، از هر طرف، او را چپاول میکنند. تنها خود کشاورزان، به کمک کارگران میتوانند مانع این چپاول شوند. باید کمیته های منتخب کشاورزان خرده پا، در صحنه ی ملی ظهور کنند و به اتفاق کمیته های کارگری و کمیته های کارمندان بانک، کنترل حمل و نقل، اعتبار و عملیات تجاری مؤثر در کشاورزی را بدست بگیرند.

با به رخ کشیدن کاذب درخواستهای "زیاده از حد" کارگران، بورژوازی بزرگ با زبردستی تمام موضوع قیمت کالا را تبدیل به گوه ای کرده، از آن برای ایجاد نفاق بین کارگران و کشاورزان، و کارگران و خرده بورژوازی شهرها استفاده میکند. روستائی، افزارمند و خرده پا، برخلاف کارگر صنعتی، کارمند اداری و خدمات کشوری، نمی تواند بر اساس بالا رفتن قیمتها، تقاضای اضافه دستمزد بکند. مبارزه ی رسمی حکومت با گرانی قیمتها، فقط برای فریب دادن توده هاست. ولی کشاورزان، افزارمندان و بازرگانان، بعنوان مصرف کننده، میتوانند دوشادوش کارگران در سیاست تثبیت قیمتها دخالت کنند. مصرف کنندگان در مقابل نوحه سرائی سرمایه دار بر سر هزینه ی تولید، حمل و نقل و دادوستد باید از آنان

بخواهند: "دفاتر آن را به ما نشان بدهید، ما خواستار کنترل تثبیت قیمت‌ها هستیم." ارگان‌های این کنترل باید کمیته تعیین قیمت‌ها باشد، باید این کمیته از نمایندگان کارخانه‌ها، اتحادیه‌های کارگری، تعاونیها، سازمانهای کشاورزان، "مردمان کوچک" شهری و زنان خانه‌دار و دیگران ترکیب یافته باشد. به این وسیله کارگران میتوانند به کشاورزان ثابت کنند که دلیل اصلی گرانی قیمت‌ها، نه دستمزد زیاد، بلکه سود کلان سرمایه‌داران و هزینه‌های هنگفت آنارشی سرمایه‌داری است.

برنامه برای ملی کردن زمین و اشتراکی کردن کشاورزی باید طوری طرح‌ریزی شود که از همان اساس کار، امکان سلب مالکیت از کشاورزان خرده‌پا، و اشتراکی سازی اجباری آنان، از بین برود. کشاورز، تازمانی که خود ممکن و یا لازم تشخیص میدهد، مالک قطعه زمین خود خواهد بود. برای اعاده حیثیت برنامه سوسیالیزم در دیدگاه کشاورز، لازم است که شیوه‌های اشتراکی سازی استالینیستی - که نه منافع کشاورز و نه منافع کارگر، بلکه منافع بوروکراسی به کار بردن آنرا ایجاب میکند - بی رحمانه افشاء گردد. همچنین سلب مالکیت غاصبین، به معنای ضبط اجباری دارائی‌افزارمندان و مغازه‌داران نیست. برعکس، کنترل بانکها و تراست‌ها بوسیله کارگران، و از همه بالاتر ملی کردن این تأسیسات، میتواند برای خرده‌بورژوازی شهری، شرایط فوق‌العاده مناسبی برای اعتبار، و خرید و فروش ایجاد کند که در دوران تسلط لجام‌گسیخته انحصارات امکان‌پذیر نیست. وابستگی به دولت، جانشین‌وابستگی به سرمایه‌خصوصی خواهد شد و دولت، هر قدر که رنجبران آن را بیشتر در قدرت خود داشته باشند به همکاران خرده‌پا و نمایندگان آنان بیشتر توجه خواهد کرد.

شرکت عملی کشاورزان استثمار شده در کنترل زمینه‌های مختلف اقتصاد، به آنان اجازه خواهد داد که خود در باره‌ی اینکه کار اشتراکی بر روی زمین به نفع آنان است یا نه، تصمیم بگیرند، و وقت و حدود اشتراکی کردن را هم تعیین کنند. کارگران صنعتی باید وظیفه‌ی خود بدانند که به کشاورزان در حرکت آنان در این مسیر هرگونه مساعدت را بکنند؛ خواه از طریق اتحادیه‌های کارگری، خواه از طریق کمیته‌های کارخانه، و از همه بالاتر از طریق حکومت کارگران و کشاورزان. اتحاد پیشنهاد شده بوسیله‌ی پرولتاریا - نه به "طبقات متوسط" بطور کلی، بلکه به اقل‌ت استثمار شده خرده‌بورژوازی شهری و روستائی، علیه همه‌ی استثمارگران، منجمله استثمارگران "طبقات متوسط" - نمی‌تواند اجباری باشد،

بلکه تنها میتواند براساس رضایت آزادانه، که بوسیله ی "قرارداد" ویژه ای قوام و استحکام یافته باشد، استوار گردد. این "قرارداد" برنامه ی درخواستهای انتقالی است که بوسیله ی طرفین داوطلبانه پذیرفته شده است.

مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ

دورنمای سرتاسر جهان، و در نتیجه، حیات سیاسی داخلی تک تک کشورهای جهان را خطر جنگ جهانی تیره کرده است. به این زودی فاجعه قریب الوقوع، لرزه‌های شدید ترس و وحشت را در کالبد وسیع ترین توده‌های بشریت میدواند. بین الملل دوم سیاست رسوای سال ۱۹۱۴ خود را با اطمینان بیشتر تکرار میکند، چراکه امروز این کمیترن است که نخستین ساز شوونیزم را مینوازد.¹⁵ بمحض اینکه خطر جنگ، دورنمایی عینی و واقعی پیدا کرد، استالینیست‌ها که گوی سبقت از مسالمت جویان Pacifists بورژوا و خرده بورژوا، ر بوده‌اند، تبدیل به یاوه سرایان پر سروصدای چیزی به نام "دفاع ملی" شدند. در نتیجه مبارزه ی انقلابی علیه جنگ یکسره برگردد و دوش بین الملل چهارم گذاشته میشود.

سیاست بلشویک-لنینیستی در قبال این مسأله که در رساله "دبیرخانه ی بین الملل International Secretariat" (جنگ و بین الملل چهارم، ۱۹۳۴) طرح ریزی شده، امروز یکسره بر قوت خود باقی است. در دوران آینده، یک حزب انقلابی، برای کسب موفقیت، بیش از همه چیز بر سیاست خود پیرامون جنگ تکیه خواهد

¹⁵ - شوونیزم اصطلاحی است که از نام سربازی فرانسوی به اسم نیکولا شووین Nikola Chauvin، که به حد مفراط وطن پرست و وفادار به ناپلئون بود، مشتق شده است. مارکسیست‌ها این اصطلاح را به هر نوع حمایتی از اقدامات جنگی امپریالیزم، و در مورد برتری جوئی مذکور و یا برتری جوئی ملی و نژادی، به حمایت از حقوق ستمگر در مقابل حقوق ستمکش اطلاق میکنند. در طول جنگ جهانی اول، احزاب بین الملل دوم موضع شوونستی شان در دفاع از امپریالیست‌های "خودشان" را با این نظریه "جزمی" توجیه کردند که "همبستگی ملی طبقات بر مبارزه ی طبقاتی برتری دارد." ("جنگ و بین الملل چهارم"، نوشته‌های لئون تروتسکی (۳۴-۱۹۳۳)، پات فایندر پرس). در مقابل، تروتسکی، لنین، لوکزامبورگ، و سایر انترناسیونالیست‌های انقلابی موضعی "شکست طلبانه" اتخاذ کردند، و خاطر نشان ساختند که "دفاع ملی" در اصل فقط دفاع از منافع طبقه ی حاکمه است.

کرد. سیاست صحیح از دو عنصر تشکیل میشود: بر خورد سازش ناپذیر نسبت به امپریالیسم و جنگهای آن، و لیاقت در طرح برنامه براساس تجربیات خود توده ها. بورژوازی و مأمورین آن از مسأله جنگ، بیش از هر مسأله ی دیگر، برای فریب دادن مردم استفاده میکنند. آنان اینکار را از طریق کلی بافی، فورمولهای عمومی، لغت پراکنی پر زرق و برق از قبیل "بی طرفی"، "امنیت جمعی"، "تسلیمات در راه دفاع از صلح"، "دفاع ملی" و "مبارزه با فاشیسم"، و عباراتی از این قبیل انجام میدهند. همه ی این کلی بافیها و لغت پراکنیها سرانجام فقط در یک حقیقت خلاصه میشوند و آن اینکه، مسأله ی جنگ، یعنی سرنوشت مردم، در دست امپریالیست ها، اولیای حکومت آنان، سیاست و ژنرالهای آنان است، با تمام دوز و کلکها و توطئه چینیهای که آنان علیه مردم بکار میرند.

بین الملل چهارم با نفرت تمام همه این کلی بافیها را رد میکند؛ چراکه این کلی بافیها در اردوگاه دموکراتیک همان نقشی را بازی میکنند که کلماتی از قبیل "شرف"، "خون"، "نژاد" در اردوگاه فاشیسم. ولی ابراز انزجار و نفرت، به تنهایی کافی نیست. کمک به توده ها، برای آنکه آنان بتوانند از طریق معیارهای معتبر و شعارها و درخواستهای صحیح، ماهیت واقعی این کلی بافیهای شیادانه را درک کنند، حتمیت و ضرورت کامل دارد.

"خلع سلاح؟" - وقتی که پرششی مثل خلع سلاح پیش می آید، سرتاسر مسأله دور این نکته میچرخد که: چه کسی باید چه کسی را خلع سلاح کند؟ تنها خلع سلاحی که میتواند از جنگ جلوگیری کرده یا به آن پایان بخشد، خلع سلاح بورژوازی از طریق کارگران است. ولی برای خلع سلاح بورژوازی، کارگران باید خود تسلیح شوند.

"بی طرفی؟" - اما، پرولتاریا هرگز در جنگ بین ژاپن و چین، و یا جنگ بین آلمان و روسیه شوروی، بی طرف نمی تواند باشد. "پس منظور این است که باید از چین و روسیه شوروی دفاع شود؟" البته! ولی این دفاع نباید بدست امپریالیست ها صورت بگیرد که نه میخواهند سر به تن چین باشد و نه سر به تن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

"دفاع از مام میهن؟" - اما، غرض بورژوازی از این کلی بافی، دفاع از منافع و حق چپاول خود بورژوازی است. ما فقط موقعی آماده دفاع از مام میهن از حملات سرمایه داران خارجی خواهیم بود که نخست دست و پای (سرمایه داران) خود را

محکم ببندیم و نگذاریم آنان به مام میهن دیگران تجاوز کنند، که کارگران و کشاورزان کشورمان، اربابان واقعی کشور باشند، که ثروت کشور از دست یک اقلیت کوچک خارج شده بدست مردم بیفتد، که ارتش سلاحی باشد در دست استثمارشده، و نه استثمارگر.

لازم است که این فکرهای بنیادی، براساس جریان حوادث و جهت تفکر توده ها، به افکار مشخص تر و کوچک تقسیم بندی شده، تعبیر گردند. علاوه بر این لازم است که بین مسالمت جوئی سیاست مدار، استاد دانشگاه و روزنامه نگار از یکسوی و مسالمت جوئی نجار، کارگر کشاورزی و نیز زن رختشوی از سوی دیگر فرقی قابل شویم. در یک مورد، مسالمت جوئی سرپوشی است بر امپریالیسم؛ در مورد دیگر تجلی سردرگم سوژن نسبت به امپریالیسم است. وقتی که کشاورز خردپا یا کارگر از دفاع میهن صحبت میکند، غرضش دفاع از خانه خود، خانواده خود و خانواده های دیگران در برابر تجاوز و در برابر بمب و گاز سمی است. غرض سرمایه دار و روزنامه نگارش از دفاع از مام میهن، عبارت است از بدست آوردن مستعمرات و بازار، و افزایش غارت گرانه ی سهم "ملی" از درآمد جهانی. مسالمت جوئی و میهن پرستی بورژوائی سرتاسر به دسیسه و فریب آمیخته است. در مسالمت جوئی و حتی میهن پرستی ستمدیدگان، عناصری هستند که از یکسو نفرت از جنگ ویرانگر را منعکس میکنند و از سوی دیگر چسبیدن به چیزهائی را که آنان فکر میکنند چسبیدن به آنها به نفع آنان است- و اینها عناصری هستند که باید طریقه ی استفاده از آنها را بدانیم تا نتیجه مطلوب را بگیریم.

با استفاده از این ملاحظات بعنوان نقطه ی آغاز، بین الملل چهارم از هرگونه درخواست، حتی درخواست غیرکافی، حمایت میکند، در صورتی که این درخواست بتواند تا حدودی توده ها را در مسیر سیاست فعال بیاندازد، دید انتقادی آنان را باز کند و بر کنترل آنان بر توطئه چینیهای بورژوازی بیفزاید.

ازین دیدگاه، بخش آمریکائی ما، مثلاً، از پیشنهاد رأی گیری همگانی پیرامون اعلام جنگ، حمایتی انتقاد آمیز میکند.¹⁶ این بدیهی است که هیچ اصلاح

¹⁶ - در سال ۱۹۳۷ لوئیس لودلو Louis lodlow نماینده ی کنگره ی آمریکا با تقدیم لایحه ای خواستار الحاق متممی به قانون اساسی آمریکا شد که بر طبق آن دولت آمریکا برای اعلام جنگ به کشورهای دیگر می بایست به رأی گیری همگانی متوسل گردد. این

دموکراتیک، قادر نخواهد بود که به تنهایی جلوی تحریکات جنگ طلبانه رهبران را- در صورتی که آنان خواهان جنگ باشند- بگیرد. لازم است که این هشدار صریح آویزه گوش باشد. ولی برغم توهماتى که توده ها نسبت به رأى گیرى همگانى پیشنهاد شده دارند، حمایت آنان از این رأى گیرى نشانه سوءظن و عدم اطمینانى است که کارگران و کشاورزان نسبت به حکومت و کنگره ی بورژوائى نشان میدهند. بدون آنکه بخواهیم ازین توهمات حمایت کرده یا آنها را نادیده بگیریم، لازم میدانیم که از عدم اطمینان پیشرو استثمارشدگان نسبت به استثمارگران، با تمام قدرت حمایت کنیم. جنبش برای رأى گیرى همگانى، هر چقدر گسترده تر گردد، همان قدر زودتر، مسالمت جویان بورژوا از آن فاصله خواهند گرفت؛ خائنین کمیترن به همان اندازه رسواتر خواهند شد. و به همان اندازه سؤظن نسبت به امپریالیزم حدت و شدت بیشتری خواهد یافت.

ازین دیدگاه، لازم است که درخواست زیر پیش کشیده شود: تمام مردمان و زنان از سن هیجده سالگی باید حق رأى داشته باشند. آنانى که قرار است فردا در راه مام میهن جان بسپارند، امروز باید حق رأى دادن داشته باشند. مبارزه علیه جنگ باید نخست از بسیج انقلابی جوانان آغاز شود.

باید به مسئله جنگ از تمام زوایا، از هر جانبى که در هر لحظه در برابر توده های مردم قرار دارد، پرتوافکنده شود.

جنگ، بویژه برای صنعت جنگ، اقدام تجاری بزرگی است. به همین دلیل آن "شصت فامیل"، میهن پرستان صف مقدم و محرکین اصلی جنگ هستند. کنترل صنایع جنگ بوسیله ی کارگران، نخستین قدم در مبارزه علیه "سازندگان" جنگ است.

در مقابل این شعار اصلاح طلبان که: برای سود نظامی مالیات تعیین کنید، ما این شعارها را قرار میدهیم: توقیف سود نظامی و سلب مالکیت از بازرگانان صنایع جنگی. در جائى که صنعت جنگ "ملی" شده باشد، مثلاً در فرانسه، شعار کنترل

پیشنهاد در ژانویه ۱۹۳۸ از طرف کنگره ی آمریکار دگردید. در حالی که هفته ی قبل از آن آمارگیری عمومی نشان داده بود که بیش از ۷۰ درصد مردم با آن موافق بودند. حزب کارگران سوسیالیست Socialist Worker Party آمریکا از این پیشنهاد در رابطه با برنامه ی انتقالی استفاده کرد و با طرح شعار "بگذارید مردم در مورد جنگ رأى بدهند" به یک رشته عملیات تبلیغاتی تهییجی دست زد.

کارگری تمام قدرت خود را حفظ میکند. پرولتاریا به حکومت بورژوازی همان قدر بی اعتماد است که به فرد فرد سرمایه داران.

نه یک نفر و نه یک دینار برای حکومت بورژوائی!

نه برنامه‌ی تسلیحاتی، بلکه برنامه برای امور عام المنفعه!

استقلال کامل سازمانهای کارگری از کنترل ارتش و پلیس!

یکبار، برای همیشه، باید تعیین مقدرات مردم را از دست یک دارودسته‌ی حریص و بی رحم امپریالیست که پشت سر مردم توطئه میچینند، در بیاوریم. هم از این روست که خواستار برنامه‌ی ذیل هستیم.

ایجاد آموزشگاه‌های نظامی باید برای تربیت فرماندهان از میان رنجبران که بوسیله‌ی سازمانهای کارگران برگزیده شده باشند؛

الغاء کامل سیاست بازیهای مخفیانه. تمام پیمانها و قراردادها باید در دسترس تمام کارگران و کشاورزان قرار گیرد؛

آموزش نظامی و تسلیح کارگران و کشاورزان باید در کنترل مستقیم کمیته‌های کارگران و کمیته‌های کشاورزان قرار گیرد؛

ایجاد قشون مردم Peoples Militia، بجای ارتش ثابت، قشونی که جزء لاینفک کارخانه‌ها، معادن، مزارع و غیره باشد.

جنگ امپریالیستی، ادامه و تشدید سیاستهای چپاول گرانه‌ی بورژوازی است. مبارزه‌ی پرولتاریا علیه جنگ ادامه و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی است. آغاز جنگ، وضع، و تا حدی وسایل مبارزه بین طبقات را تغییر میدهد، نه هدف و مسیر اصلی آن را. بورژوازی امپریالیستی بر دنیا حاکم است. به همین دلیل جنگ قریب الوقوع، در سرشت اصلی اش، جنگی امپریالیستی خواهد بود. در نتیجه محتوای بنیادی سیاست پرولتاریای بین المللی عبارت خواهد بود از مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ آن. در این مبارزه اصل اساسی عبارت است از: "دشمن اصلی در کشور خود توست،" و یا "شکست حکومت (امپریالیستی) خود تو، شری کوچک تراست."

ولی تمام کشورهای دنیا کشورهای امپریالیستی نیستند. برعکس اکثر کشورهای دنیا قربانی امپریالیزم هستند. برخی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدون تردید خواهند کوشید از جنگ برای دور افکندن یوغ بردگی سود جویند. جنگ آنان نه امپریالیستی، بلکه آزادی بخش خواهد بود. وظیفه‌ی پرولتاریای جهانی این خواهد بود که به کشورهای ستم زده، در جنگ آنان علیه ستمگران کمک کند.

همان وظیفه شامل حال کمک به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و یا هر حکومت کارگری میشود که پیش از جنگ و یا در دوران جنگ بوجود آمده باشد. شکست هر حکومت امپریالیستی در مبارزه با دولت کارگری و یا با کشور مستعمره، شری کوچک تر است. لکن کارگران کشورهای امپریالیستی نمی توانند از طریق حکومت خود به یک کشور ضد امپریالیستی کمک کنند، صرف نظر از اینکه روابط دیپلماتیک و نظامی بین آن دو کشور در هر لحظه مشخص چه وضعی داشته باشد. اگر حکومتها اتحادی موقت، و به دلیل ماهیت این اتحاد، اتحادی غیر قابل اطمینان با هم بسته باشند، پرولتاریای کشور امپریالیستی به مخالفت طبقاتی با حکومت کشور خود ادامه داده و "متحد" غیر امپریالیستی را از طریق روشهای خود کمک میکند؛ یعنی از طریق روشهای مبارزه ی طبقاتی بین المللی (تهییج نه تنها علیه متحدان پیمان شکن، بلکه به نفع دولت کارگری در کشور مستعمره؛ تحریم و اعتصاب در یک مورد، و رد تحریم و رد اعتصاب در مورد دیگر، و قس علیهذا). پرولتاریا در حمایت از کشور مستعمره و یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان جنگ، نه با حکومت بورژوائی کشور مستعمره و نه با بوروکراسی ترمیدوری اتحاد شوروی سوسیالیستی، کوچک ترین حس یکپارچگی نشان نمی دهد.¹⁷ بلکه برعکس پرولتاریا استقلال کامل سیاسی خود را هم نسبت به این و هم نسبت به آن حفظ میکند. پرولتاریای انقلابی با دادن کمک در جنگی عادلانه و مترقی، حس همدردی کارگران مستعمرات و کارگران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به خود جلب میکند، اعتبار و نفوذ بین الملل چهارم را تحکیم میبخشد، و قدرت آن را برای کمک در سرنگون ساختن حکومت بورژوائی در کشورهای مستعمره و بوروکراسی ارتجاعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افزایش میدهد.

¹⁷ - "ترمیدور" ماه نهم تقویمی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه تدوین گردید. در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ حکومت ژاکوبین های رادیکال به رهبری روبسپیر توسط یک جناح ارتجاعی انقلاب واژگون گشت. این آغاز چرخشی به راست بود که راه را برای به قدرت رسیدن ناپلئون بناپارت و انهدام جمهوری اول فرانسه باز کرد. تروتسکی این اصطلاح را بعنوان تشبیهی تاریخی برای غصب قدرت توسط بوروکراسی استالینیستی محافظه کار در چارچوب مناسبات مالکیت ملی شده بکار برد. آخرین و کامل ترین برخورد او با این مسأله، مقاله ای ست به نام "دولت کارگری، ترمیدور و بناپارتیزم"، که در سال ۱۹۳۵ نوشته شد و در نوشته های لئون تروتسکی (۳۵-۱۹۳۴) یافت میشود.

در آغاز جنگ، بناچار، بخشهای بین الملل چهارم، خود را جدا افتاده خواهند یافت؛ هر جنگی توده های ملی را غافل گیر میکند و در آنان کشتی بسوی دستگاه حکومتی ایجاد میکند. انترناسیونالیست ها مجبور خواهند شد در خلاف جهت آب شنا بکنند. با وجود این، نابودی و فلاکت ناشی از جنگ جدید که در همان ماه های نخستین بر فجایع خونین سالهای ۱۸-۱۹۱۴ بمراتب پیشی خواهند جست، بزودی ایجاد هوشیاری خواهد کرد. نارضائی توده ها و عصیان آنان زودا زود رشد خواهد کرد. بخشهای بین الملل چهارم بر تارک موج انقلابی قرار خواهند گرفت. برنامه ی درخواستهای انتقالی بدل به واقعیتی سوزان خواهد شد. مسأله ی کسب قدرت بوسیله ی پرولتاریا با تمام عظمت خود جلوه گر خواهد شد. سرمایه داری، پیش از آنکه بشریت را فرتوت کند و یا آن را غرقه در خون گرداند، فضای جهان را از بخارهای زهرآگین نفرت ملی و نژادی می آکند. ضد سامی گرائی، اکنون یکی از بدخیم ترین تشنجات احتضار سرمایه داری است. افشاء مصالحه ناپذیر ریشه های تعصب نژادی و تمام اشکال و رنگهای تکبر ملی و شوونیزم، به ویژه، ضد سامی گرائی، باید بخشی از کار روزانه ی بین الملل چهارم، و مهم ترین جزء مبارزه علیه امپریالیزم و جنگ باشد. شعار اصلی ما بجای خود باقی است: کارگران جهان متحد شوید!

حکومت کارگران و کشاورزان

این فرمول، یعنی "حکومت کارگران و کشاورزان"، نخست در برنامه ی تهییج بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ ظاهر گردید و بعد از انقلاب اکتبر با قاطعیت پذیرفته شد. در مرحله ی نهائی، این فرمول چیزی نبود به جز وجه تسمیه متداول برای دیکتاتوری مستقر شده ی پرولتاریا. اهمیت این وجه تسمیه عمدتاً از این حقیقت ناشی میشود که در آن فکر اتحاد بین پرولتاریا و توده های روستائی، که قدرت روسیه شوروی بر آن متکی است، تأکید شده است. موقعی که کمیتنر - جانشینان قلابی - کوشید فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان" را که تاریخ چالش کرده بود، احیاً بکند، به فرمول "حکومت کارگران و روستائیان"، محتوائی کاملاً متفاوت و مطلقاً "دموکراتیک"، یعنی

بورژوائی بخشید، و آن را در برابر دیکتاتوری پرولتاریا قرار داد.¹⁸ بلشویک-لنینیست ها با عزمی راسخ شعار "حکومت کارگران و روستائیان" را در معنای بورژوا-دموکراتیک آن رد کردند. آنان در همان زمان تأیید کردند، و هم اکنون نیز تأیید میکنند، که وقتی که حزب پرولتاریا حاضر نمی شود از محدوده ی بورژوا-دموکراتیک پا فراتر بگذارد، اتحاد آن با توده ی روستائی تنها بدل به حمایت از سرمایه میشود؛ به همان گونه که در مورد منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در سال ۱۹۱۷، و در حزب کمونیست چین، در سالهای ۲۷-۱۹۲۵، و هم اکنون در مورد جبهه ی مردم در اسپانیا، فرانسه و سایر کشورها مشاهده گردیده است و میشود.¹⁹

¹⁸ - جانشینان قلبی Epigones پیروانی هستند که تعالیم رهبر خود را فاسد و تحریف میکنند. تروتسکی این اصطلاح را در مورد استالینیست ها که ادعا میکنند لنینیست هستند، بکار برد.

"دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و روستائیان"، شعار حکومتی بلشویک ها قبل از ۱۹۱۷ بود این شعار لزوم اتحاد پرولتاریا و روستائیان و مبارزه علیه بورژوازی لیبرال را تأکید میکرد. لنین پس از ورود به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ این شعار را با شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" که توده های روستائی را رهبری میکند جایگزین کرد. انقلاب اکتبر صحت این شعار را نشان داد. بعدها در دوران انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین و سپس یک سلسله کشورهای عقب افتاده ی دیگر استالینیست ها از شعار "دیکتاتوری دموکراتیک" برای توجیح سازش با بورژوازی لیبرال استفاده کرده، آن را در مقابل شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" قرار دادند.

¹⁹ - منشویک ها Mensheviks به معنی "اقلیتها" نام جناحی از حزب سوسیال دموکراسی روسیه شد که در سال ۱۹۰۳ به رهبری مارتف از جناح دیگر این حزب تحت رهبری لنین که نام بلشویک ها (اکثریت ها) را گرفت انشعاب کرد. منشویک ها تدریجاً به حزبی اصلاح طلب بدل شدند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، منشویک ها با بورژوازی لیبرال ائتلاف کردند و سپس بر ضد انقلاب اکتبر به مبارزه پرداختند.

سوسیال رولوسیونرها Social Revolutionaries - حزب سوسیال رولوسیونر در سال ۱۹۰۰ در روسیه تأسیس شد، و در سالهای ۲-۱۹۰۱ بصورت بیان سیاسی کلیه ی روندهای نارودنیکی Narodnik (خلق) گذشته درآمد. این حزب قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بیشترین نفوذ را در میان روستائیان داشت و جناح راست آن توسط کرنسکی Kerensky رهبری میشد. سوسیال رولوسیونرهای چپی، بلافاصله بعد از انقلاب اکتبر در یک حکومت

از آوریل تا سپتامبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها خواستار آن شدند که سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها از بورژوازی لیبرال بریده، قدرت را بدست خود بگیرند. حزب بلشویک به قید این شرط به منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، که نمایندگان خرده بورژوازی کارگران و روستائیان بودند، قول داد که به آنان در برابر بورژوازی کمک انقلابی بکند؛ لکن وارد شدن در صفوف حکومت منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، و یا قبول مسئولیت سیاسی برای آن حکومت را یکسره رد کرد. اگر منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها عملاً با کادت‌ها (لیبرال‌ها) و امپریالیزم خارجی قطع رابطه کرده بودند، در این صورت "حکومت کارگران و روستائیان" ای که بوسیله‌ی آنان بوجود آمده بود، فقط میتواندست استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را تعجیل و تسهیل نماید.²⁰ لکن، دقیقاً به همین دلیل بود که رهبری دموکراسی خرده بورژوائی، با تمام نیروی ممکن، در مقابل استقرار حکومت خود مقاومت ورزید. تجربه روسیه نشان داد و تجربه اسپانیا و فرانسه بار دیگر تأیید میکند، که حتی در شرایط بسیار مساعد، احزاب دموکراسی خرده بورژوائی (سوسیال رولوسیونرها،

ائتلافی با بلشویک‌ها شرکت کردند، ولی به سرعت از طرف "چپ" به مخالفت پرداخته، به سازماندهی عملیات ضدانقلابی دست زدند.

حزب کمونسیت چین - در انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵)، رهبری استالین - بوخارین در کمینترن به حزب کمونسیت چین فرمان داد تا از هرگونه بسیج مستقل طبقه‌ی کارگر و یا روستائیان دست بکشد و با باقی ماندن در حزب لیبرال - بورژوائی کومین تانگ فعالیت‌های خود را صرف به قدرت رساندن این حزب کند. در نتیجه‌ی این سیاست، مبارزات کارگران و روستائیان در مجرای خواسته‌های بورژوائی لیبرال محبوس گشت تا در اولین فرصت توسط آن خرد گردد.

در سال ۱۹۲۶ کومین تانگ بعنوان یک "حزب طرفدار" به عضویت کمینترن پذیرفته شد. در آوریل ۱۹۲۷، چیان کایشک، در رأس کومین تانگ، با کودتائی بر علیه حزب کمونسیت در شانگهای، هزاران کارگر و روستائی انقلابی را کشت و سازمان هایشان را منهدم ساخت.

²⁰ - کادت‌ها cadets - حزب دموکراتیک مشروطه خواه روسیه، حزب بورژوائی طرفدار پروپاقرص مشروطه سلطنتی و لیبرالیزم میانه رو بود، که توسط میلیوکوف miliukov رهبری میشد. این حزب بمدتی کوتاه بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در حکومت موقت سرمایه داری نقشی غالب بازی کرد.

سوسیال دموکرات ها، استالینیست ها، آنارشویست ها) قادر نیستند حکومتی از کارگران و روستائیان، یعنی حکومتی مستقل از بورژوازی بوجود بیاورند. با وجود این، درخواست بلشویک ها خطاب به منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها که عبارت بود از: "از بورژوازی ببرید، قدرت را به دست خود بگیرید!"، برای توده های مردم ارزش تعلیماتی بزرگی داشت. بی میلی سرسختانه منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها برای کسب قدرت که بصورتی پر حادثه در روزهای ژوئیه افشاء شده بود، با قطعیت آنان را در مقابل اذهان توده ها محکوم کرد و راه را برای پیروزی بلشویک ها هموار ساخت.²¹

وظیفه ی مرکزی بین الملل چهارم عبارت است از آزاد کردن پرولتاریا از قید رهبری کهن، رهبری ای که محافظه کاری آن با فورانهای فاجعه انگیز سرمایه داری در حال تلاشی تناقض کامل دارد و مانع اصلی پیشرفت تاریخی است. اتهام عمده ای که بین الملل چهارم علیه سازمانهای سنتی پرولتاریا وارد میکند، این حقیقت است، که آنان نمی خواهند خود را از جسد سیاسی نیمه جان بورژوازی جدا بکنند. در تحت این شرایط، درخواست "از بورژوازی ببرید، قدرت را به دست بگیرید!" که مرتباً خطاب به رهبری کهن گفته میشود، سلاح فوق العاده مهمی است برای افشاء سرشت خیانت گر احزاب و سازمانهای بین الملل دوم و سوم و بین الملل آمستردام.²² بدین ترتیب، شعار "حکومت کارگران و کشاورزان" برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویک ها بود، یعنی بعنوان یک شعار ضدبورژوائی و ضدسرمایه داری؛ ولی هرگز نه در آن معنی "دموکراتیک" اش، که بعدها جانشینان قلبی به آن دادند و آن را از صورت پلی بسوی انقلاب سوسیالیستی بدل به مانع اصلی در راه حرکت آن ساختند.

²¹ - "روزهای ژوئیه" سال ۱۹۱۷، دورانی مملو از هیجان و بی صبری در میان کارگران و سربازان روسیه بود. در این روزها، کارگران و سربازان، برای گرفتن قدرت از حکومت موقت که توسط منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها حمایت میشد، به تظاهرات بسیاری دست زدند.

²² - بین الملل آمستردام Amsterdam International نامی بود که به فدراسیون بین المللی اتحادیه کارگری اطلاق میشد. این سازمان در ژوئیه ۱۹۱۹ تجدید حیات یافته بود و مرکزش در آمستردام بود. این سازمان تحت تسلط سوسیال دموکرات ها قرار داشت.

ما از تمام احزاب و سازمانهایی که خود را متکی بر کارگران و روستائیان میسازند و به نام آنان سخن میگویند، میخواهیم، که از نظر سیاسی با بورژوازی ببرند و در جاده‌ی مبارزه برای ایجاد حکومت کارگران و کشاورزان گام بردارند. در این جاده، ما به آنان در برابر ارتجاع سرمایه داری، وعده‌ی حمایت کامل می‌دهیم. در عین حال، ما در اطراف آن درخواستهای انتقالی، که به عقیده‌ی ما باید برنامه‌ی "حکومت کارگران و کشاورزان" را تشکیل دهد، بنحوی خستگی ناپذیر به تهبیح می‌پردازیم.

آیا ایجاد چنین حکومتی بوسیله‌ی سازمانهای سنتی کارگران عملی است؟ همانطور که گفته شد، تجربه‌ی گذشته نشان می‌دهد که، دستکم، احتمال چنین عملی بسیار کم است. لکن نمی‌توان این امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد که تحت شرایط کاملاً استثنائی (از نوع جنگ، شکست، ورشکستگی مالی، فشار انقلابی توده‌ای، و غیره)، احزاب خرده بورژوا، منجمله استالینیست‌ها در راه بریدن از بورژوازی، از آنچه خود میخواهند، پارا فراتر بگذارند. به هر طریق در یک چیز نمی‌توان تردید کرد: حتی اگر این حالت بسیار غیرمحمتمل، در جائی و در زمانی واقعیت یابد و "حکومت کارگران و کشاورزان" به معنائی که در بالا به آن اشاره شد، برآستی ایجاد گردد، این حکومت، در راه دیکتاتوری واقعی پرولتاریا فقط به منزله واقعه‌ی کوتاهی خواهد بود.

لکن، نیازی بدست زدن به حدس و قیاس نیست. تهبیح در محور شعار حکومت کارگران - کشاورزان، در تمام شرایط ارزش تعلیماتی فوق العاده دارد. و این تصادفی نیست. این شعار تعمیم یافته، کاملاً در مسیر رشد سیاسی عصر ما حرکت میکند (ورشکستگی و تلاشی احزاب بورژوائی کهن، سقوط دموکراسی، رشد فاشیسم، و کشش روزافزون کارگران بسوی سیاستی فعال تر و مبارزه جویانه تر). به همین دلیل هرکدام از درخواستهای انتقالی باید بدون استثناء به همان نتیجه‌ی سیاسی منجر شود: نیاز کارگران به بریدن از تمام احزاب سنتی بورژوازی، بمنظور استقرار قدرت خود، به اتفاق کشاورزان.

محال است که از پیش مراحل مشخص بسیج انقلابی توده‌ها را تعیین کنیم. بخشهای بین الملل چهارم باید در هر مرحله‌ی جدید با دیدی انتقادی جهت خود را تعیین کنند و شعارهایی را پیش بکشند که به کوشش کارگران در راه نیل به سیاستهای مستقل کمک کرده، سرشت طبقاتی این سیاستها را عمیق تر نمایند،

او هام اصلاح طلبانه و مسالمت جویانه را از بین ببرند، رابطه‌ی پیشتاز با توده‌ها را تقویت کنند، و راه را برای تسخیر انقلابی قدرت، هموار گردانند.

شوراها

همانطور که گفته شد، کمیته‌های کارخانه عناصر قدرت دوگانه در داخل کارخانه هستند. در نتیجه، موجودیت آنان فقط در شرایطی امکان پذیر است که فشار توده‌ها روزافزون باشد. این نکته در مورد اجتماعات توده‌ای خاص در راه مبارزه علیه جنگ، کمیته‌های تعیین قیمت‌ها، و ایجاد تمام مراکز جدید نهضت، صادق است؛ مراکزی که پیدایش آنها گواه این حقیقت است که مبارزه طبقاتی از حدود سازمانهای سنتی پرولتاریا پا فراتر گذاشته است.

با وجود این، همین ارگانها و مراکز جدید، بزودی به کمبود یکپارچگی، و عدم کفایت خود پی خواهند برد. هیچ کدام از درخواستهای انتقالی را نمی‌توان تحت شرایطی که در آن رژیم بورژوازی ابقاء بشود، کاملاً متحقق کرد. در ضمن، عمیق شدن بحران اجتماعی، نه تنها رنجهای توده‌ها را افزایش خواهد داد، بلکه بر بی‌شکبی، پافشاری و فشار آنان نیز خواهد افزود. اقشار جدید ستمزده، یکی پس از دیگری، سر بلند خواهند کرد و درخواستهای خود را پیش خواهند کشید. میلیونها "مردمان کوچک" رنج دیده، که رهبران اصلاح طلب کوچک‌ترین اعتنائی به آنان نکرده بودند، با ابرام تمام درهای سازمانهای کارگران را خواهند کوبید. بیکاران به نهضت خواهند پیوست. کارگران کشاورزی به کشاورزان فلاکت زده و نیمه ورشکسته، ستم دیدگان شهرها، زنان کارگر، زنان خانه دار، اقشار پرولتاریائی شده روشنفکران - همه و همه بدنبال وحدت و رهبری خواهند گشت.

چگونه میتوان درخواستهای مختلف و اشکال گوناگون مبارزه را، حتی در محدوده یک شهر، با یکدیگر هماهنگ ساخت؟ تاریخ، قبلاً، این پرسش را پاسخ گفته است: از طریق شوراها. این شوراها نمایندگان تمام گروه‌های رزمنده را متحد خواهند کرد. تا کنون هنوز کسی شکل سازمانی دیگری برای انجام این منظور پیشنهاد نکرده است؛ در واقع تقریباً غیرممکن است که شکل بهتری به ذهن آدم برسد. شوراها محدود به یک برنامه از پیش طرح شده حزبی نیستند. آنان درهای خود را بروی همه استثمارشدگان باز میگذارند. از این درها، نمایندگان همه‌ی

اقتشاری که به مسیر کلی مبارزه کشانده شده اند، عبور میکنند. سازمان که دوشادوش نهضت گسترش می یابد، به کرات در شکم آن تجدید حیات میکند. تمام گرایشهای سیاسی پرولتاریا میتوانند، بر اساس گسترده ترین حددموکراسی، برای احراز رهبری شوراها مبارزه کنند. هم از این روست که شعار شوراها بر تارک برنامه ی درخواستهای انتقالی میدرخشد.

شوراها فقط موقعی میتوانند بوجود بیایند که نهضت توده ای آشکارا گام در مرحله انقلابی گذاشته باشد. شوراها، از همان آغاز ظهور خود، بعنوان محوری که در اطراف آن میلیونها نفر از رنجبران برای مبارزه با استثمارگران خود اتحاد کرده اند، تبدیل به رقبا و حریفان مقامات محلی و بعد حکومت مرکزی میشوند. اگر کمیته ی کارخانه در کارخانه قدرتی دوگانه ایجاد میکند، شوراها یک دوران قدرت دوگانه را در کشور میگشایند.

قدرت دوگانه به نوبه ی خود نقطه ی عطف دوران انتقالی است. دورژیم، یکی بورژوائی و دیگری پرولتاریائی، به طرزی آشتی ناپذیر، مخالف یکدیگر هستند. جدال بین آنان اجتناب ناپذیر است. سرنوشت جامعه بستگی به نتیجه این جدال دارد. اگر انقلاب شکست بخورد، دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی بدنبال آن سر در می آورد. اگر انقلاب پیروز شود، قدرت شوراها، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا و تجدید بنای سوسیالیستی جامعه بوجود می آید.

کشورهای عقب افتاده و برنامه ی درخواست های انتقالی

کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ماهیتاً کشورهای عقب مانده هستند. ولی کشورهای عقب مانده بخشی از دنیائی را تشکیل میدهند که امپریالیزم بر آن حاکم است. به همین دلیل، رشد آنان دارای صبغه ای Character مرکب است: ابتدائی ترین اشکال اقتصادی با آخرین کلام در تکنیک و فرهنگ سرمایه داری درآمیخته است. وصف کوششهای سیاسی پرولتاریای کشورهای عقب مانده هم، به همین منوال است: مبارزه برای ابتدائی ترین کامیابی های مربوط به استقلال ملی و دموکراسی بورژوائی، با مبارزه ی سوسیالیستی علیه امپریالیزم جهانی توأم است. شعارهای دموکراتیک، درخواستهای انتقالی و مسائل انقلاب سوسیالیستی در این مبارزه به اعصار جداگانه تاریخی تقسیم نشده اند، بلکه مستقیماً از یکدیگر ناشی

میشوند. پرولتاریای چین هنوز درست و حسابی به تشکیل سندیکا‌های کارگری نپرداخته بود که مجبور به تدارک برای شوراها شد. از این نظر، برنامه‌ی کنونی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، دست کم در کشورهایی که پرولتاریا قادر به اجرای سیاستی مستقل شده است، میتواند کاملاً بکار بسته شود.

وظیفه مرکزی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره انقلاب ارضی، یعنی تصفیه‌ی میراث‌های فئودالی، و حصول استقلال ملی، یعنی سرنگون کردن یوغ امپریالیستی است. هر دو وظیفه از نزدیک به یکدیگر پیوسته‌اند. دست‌زدن به سینه‌ی برنامه‌ی دموکراتیک، صرفاً، غیرممکن است؛ لازم است که توده‌ها در طول مبارزه‌ی خود از خلال آن برنامه عبور کرده، آن را پشت سر بگذارند. شعار مجلس ملی، (یا مجلس مؤسسان) برای کشورهایی چون چین و هند به قدرت کامل خود باقی است. این شعار باید به طرز جدائی‌ناپذیر با مسأله آزادی ملی و اصلاحات ارضی پیوند داده شود. کارگران بعنوان قدم اولیه باید مجهز به این برنامه دموکراتیک باشند. تنها آنان خواهند توانست کشاورزان را بسوی خود طلبیده، آنان را متحد گردانند. براساس برنامه دموکراتیک انقلابی، لازم است که کارگران رویاروی بورژوازی "ملی" قرار داده شوند. آنگاه در مرحله خاصی در بسیج توده‌ها، تحت لوای شعارهای دموکراسی انقلابی، شوراها میتوانند بوجود آیند، و باید هم بوجود آیند. نقش تاریخی شوراها در هر دوره‌ی معین، بویژه رابطه‌ی آنان با مجلس ملی، بوسیله‌ی سطح سیاسی پرولتاریا، پیوند آنان با روستائیان، و صبغه سیاست‌های حزب پرولتاریائی تعیین خواهد شد. شوراها باید دیر یا زود دموکراسی بورژوائی را سرنگون کنند. تنها آنان میتوانند انقلاب دموکراتیک را به نتیجه رسانده، نیز عصر انقلاب سوسیالیستی را مفتوح گردانند. وزنه نسبی هر کدام از درخواست‌های دموکراتیک و انقلابی در مبارزه پرولتاریا، علائق متقابل و ترتیب ارائه آنان را، ویژگی‌ها و شرایط خاص هر کدام از کشورهای عقب افتاده، و به اندازه معتنابهی، درجه‌ی عقب افتادگی آنان تعیین میکند. با وجود این، روند کلی رشد انقلابی در سراسر کشورهای عقب افتاده را میتوان با فرمول انقلاب مداوم، به معنایی که سه انقلاب روسیه (۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷) با قاطعیت به آن داده‌اند، تعیین کرد.²³

²³ - انقلاب مداوم این تئوری را تروتسکی برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ در رابطه با انقلاب روسیه و بر مبنای تجربه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ عنوان نمود. بر طبق این تئوری در

نمونه ای کلاسیک از چگونگی امکان نابودی انقلابی نیرومند و امیدبخش را کمینترن در اختیار کشورهای عقب افتاده گذاشته است. در گیرودار خیزش طوفانی و توده ای چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۵، کمینترن شعار مجلس ملی را پیش نکشید، و در عین حال ایجاد شوراها را ممنوع کرد. (طبق نقشه ی استالین قرار بود که حزب بورژوائی کومین تانگ هم جای مجلس ملی را بگیرد و هم جای شوراها را.) پس از آنکه توده ها بوسیله ی کومینگ تانگ تارومار شدند، کمینترن کاریکاتوری از یک شورا را در کانتون تشکیل داد. متعاقب سرنگون شدن اجتناب ناپذیر قیام کانتون، کمینترن راه جنگ چریکی و شوراها ی روستائی را در پیش گرفت، در حالی که پرولتاریای صنعتی در عدم انفعال کامل بسر میبرد. کمینترن که با چنین بن بستی

کشورهائی که رشدشان نسبت به کشورهای پیشرفته صنعتی غرب عقب افتاده است، حل مسائل حاد دموکراتیک جامعه، مسأله ی استقلال ملی، مسأله ی ارضی، و غیره- دیگر از طریق انقلابهای بورژوا دموکراتیک ممکن نیست. در عصر امپریالیزم بورژوازی کشورهای عقب افتاده دیگر نمی توانند همان نقشه را بازی کنند که بورژوازی در غرب در جریان انقلابهای بورژوائی ایفا کرد. بورژوازی کشورهای عقب افتاده در جریان مبارزات مردم برای رهایی ملی و حصول دموکراسی نه تنها نیروئی انقلابی نیستند، بلکه بصورت ترمزی برای مهار این مبارزات و سرکوبی غائی آن عمل میکنند. تنها طبقه ای که قادر به حل مسأله دموکراتیک در این کشورهاست طبقه ی کارگر است. بر طبق این تئوری طبقه ی کارگر با کسب قدرت در رأس روستائیان زمینه را برای حل اساسی و واقعی مسائل دموکراتیک مهیا میکند. از این جهت است که انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در این کشورها با یکدیگر ترکیب میشود و حل مسائل اساسی دموکراتیک جامعه تنها به روش انقلاب پرولتری ممکن میگردد.

جنبه ی دوم این تئوری این است که پس از آغاز انقلاب سوسیالیستی تمامی مناسبات اجتماعی برای مدتی دراز دست خوش تغییر و تحول دائمی میشوند. جنبه ی سوم که مستقیماً از دو جنبه ی فوق نتیجه میشود حاکی از تداوم در پروسه ی انقلاب جهانی است و بر طبق آن، گرچه انقلاب سوسیالیستی در زمینه ی ملی آغاز میشود، لکن نمی تواند در این زمینه تکمیل گردد. و بدین ترتیب انقلاب ملی فقط حلقه ای از زنجیر انقلاب جهانی است. پس از تجربه ی انقلاب ناکام ۲۷-۱۹۲۵ در چین تروتسکی تئوری انقلاب مداوم را که صحت آن از طریق انقلاب روسیه ثابت شده بود به تمامی کشورهای عقب افتاده تعمیم داد. برای اطلاع بیشتر به کتاب انقلاب مداوم نوشته ی لئون تروتسکی مراجعه کنید.

روبرو شده بود، از جنگ بین چین و ژاپن استفاده کرد تا "چین شوروی" را با یک تَک قلم تصفیه کند؛ و نه تنها "ارتش سرخ" روستائی بلکه حزب به اصطلاح "کمونیست" را نیز تابع همان کومین تانگ، یعنی بورژوازی، ساخت.

کمینترن که بخاطر دوستی با برده داران "دموکرات" به انقلاب جهانی پرولتاریائی خیانت کرده بود، نمی توانست در همان زمان به مبارزه ی توده های استعمارزده برای آزادی، خیانت نکند، و آنهم در واقع حتی با موذی گری ای بیش از آنچه بین الملل دوم پیش از کمینترن از خود نشان داده بود. یکی از وظائف جبهه ی مردم و سیاست "دفاع ملی" عبارت است از تبدیل کردن میلیونها نفر از سکنه مستعمرات به پوشال توپ امپریالیزم "دموکراتیک". پرچمی که بر آن مبارزه برای آزادی مردمان مستعمره، یعنی بیش از نیمی از مردم جهان، با حروف درخشان متجلی شده است، اینک قطعاً در ید کفایت بین الملل چهارم افتاده است.

برنامه ی درخواست های انتقالی در کشورهای فاشیستی

از زمانی که استراتژی پردازان کمینترن اعلام کردند که پیروزی هیتلر تنها قدمی است بسوی پیروزی تلمان، تا به امروز، خیلی چیزها عوض شده است.²⁴ اکنون بیش از پنج سال است که تلمان در زندان هیتلر بسر میبرد. بیش از شانزده سال است که موسولینی ایتالیا را در زنجیر فاشیزم کرده است.²⁵ در طول این مدت احزاب بین الملل های دوم و سوم نه تنها قادر به هدایت نهضتی توده ای نشده اند، بلکه حتی

²⁴ - ارنست تلمان Ernst Thaelmann رهبر حزب کمونیست آلمان بود که سیاست فاجعه آور کرملین را از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳ در آلمان طابق النعل اجرا کرد. در نتیجه ی این سیاست کمونیست ها از بسیج کارگران آلمان در جبهه ای واحد بر علیه نازی ها که در حال پیشروی بودند خودداری کردند و این به پیروزی هیتلر در سال ۱۹۳۳ انجامید. تلمان در سال ۱۹۳۳ توسط نازی ها دستگیر شد و در اردوگاه زندانیان جان سپرد.

²⁵ - بنیتو موسولینی Benito Mosolini، بانی فاشیزم در ایتالیا، حیات سیاسی خود را بعنوان یک سوسیالیست چپ آغاز کرد و در طول جنگ جهانی اول به یک شوونیست بدل گردید. موسولینی در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ به کمک اربابان سرمایه به قدرت رسید. او در ۱۹۴۵ در حال فرار کشته شد.

توانسته اند یک سازمان جدی غیرقانونی بوجود آورند، سازمانی که حتی تا حدی قابل مقایسه با احزاب انقلابی روسیه در دوران تزاریزم باشد. اشاره به قدرت ایدئولوژی فاشیستی هیچ گونه دلیلی برای توضیح این شکستها فراهم نمی کند. (در اصل، موسولینی هرگز هیچ ایدئولوژی ارائه نداد). "ایدئولوژی" هیتلر هرگز بطور جدی در کارگران نگرفت. آن افشار از مردم که زمانی سرمست فاشیزم بودند، یعنی عمدتاً طبقات متوسط، به حد کافی وقت آن را داشته اند که مستی از سرشان بپرد. این حقیقت که اپوزیسیون تا حدی محسوس، محدود به محافل کلیسای پروتستان و کاتولیک است، از طریق قدرت نظریه های نیمه هدیانی و نیمه شیدانه مربوط به "نژاد" و "خون" قابل توضیح نیست، بلکه از طریق سقوط وحشتناک ایدئولوژیهای دموکراسی، سوسیال دموکراسی، و کمیتترین قابل توضیح است.

پس از قتل عام کمون پاریس، سیطره ی ارتجاع ظلمانی بمدتی قریب به هشت سال ادامه یافت. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز، توده های زحمت کش تقریباً به همان مدت زمان در رخوت بسر بردند.²⁶ ولی در هر دو مورد، این پدیده ای بود تنها ناشی از شکست جسمانی، که رابطه ی نیروها بوجودش آورده بود. بعلاوه در روسیه این پدیده مربوط به پرولتاریائی تقریباً نوپا بود. جناح بلشویک در آن زمان حتی سومین سالگرد تولد خود را جشن نگرفته بود. در آلمان، جائی که در آن رهبری برعهده احزاب نیرومند، یکی هفتاد ساله، و دیگری تقریباً پانزده ساله بود، اوضاع کاملاً فرق میکند. این احزاب هر دو، با میلیونها رأی دهنده در پشت سرشان، پیش از زورآزمائی از نظر اخلاقی فلج بودند و بدون نبرد تسلیم شدند. تاریخ فاجعه ای مشابه را به یاد ندارد. پرولتاریای آلمان را دشمن در جنگ، تارومار نکرد. جبن، پستی، و بدعهدی احزاب خود پرولتاریا آنرا پایمال کرد. مایه چندان شگفتی نیست که این پرولتاریایمان خود را به هر آنچه که عادتاً به آن به مدت قریب سه نسل اعتقاد داشت، از دست داده باشد. پیروزی هیتلر به نوبه خود موقعیت موسولینی را مستحکم تر کرد.

²⁶ - کمون پاریس اولین نمونه ی حکومت کارگری بود که از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا ۲۸ مه همان سال، بمدت ۷۲ روز، بر سر قدرت بود و سپس طی جنگهای متعدد خونین سقوط کرد.

بی ثمر ماندن پر درنگ کار انقلابی در اسپانیا و آلمان چیزی جز پاداش سیاستهای جنایت بار سوسیال دموکراسی و کمیتزین نیست. کار غیرقانونی نه تنها به همدردی توده ها، بلکه به شور و شوق آگاهانه افسار پیشرفته آن نیاز دارد. و مگر امکان آن هست که به سازمانهای ورشکسته تاریخی شور و شوق نشان داد؟ اکثریت آنانی که بعنوان رهبران مهاجر قد علم میکنند، یا آدمهائی هستند تا مغز استخوان نومید، یا مأمور کرملین و گ. پ. او.، و یا اینکه وزرای سابق سوسیال دموکراسی هستند، دل خوش کرده به اینکه کارگران بوسیله ی نوعی معجزه آنان را بر سر مناصب از دست رفته شان باز خواهند گرداند.²⁷ آیا امکان آن هست که آدم حتی برای لحظه ای این آقایان

محترم را در نقش رهبران آینده انقلاب "ضدفاشیستی" مجسم کند؟ و حوادث صحنه جهانی - خرد و داغون شدن کارگران اطیش، شکست انقلاب اسپانیا، انحطاط دولت شوروی - قادر نیست که به خیزش انقلابی در ایتالیا و آلمان کمک کند. از آنجاکه کارگران آلمان و ایتالیا برای کسب اطلاعات سیاسی، بیشتر بر رادیو متکی هستند، با اطمینان خاطر میتوان گفت که ایستگاه رادیو مسکو که دروغهای ترمیدوری را به سفاقت و گستاخی در میآمیزد در نوید ساختن کارگران کشورهای توتالیتتر قوی ترین عامل به شمار میآید. از این نقطه نظر نیز، مثل سایر جنبه ها، استالین فقط بعنوان دستیار گوبلز عمل میکند.²⁸

در عین حال تخصصات طبقاتی که منجر به پیروزی فاشیزم شد، از آنجا که در زمان سلطه ی فاشیزم نیز جریان دارد، به تدریج فاشیزم را به خطر میاندازد. توده ها بیش از پیش ناراضی هستند. صدها و هزاران نفر از کارگران از خود گذشته، برغم همه چیز، بکار انقلابی زیرزمینی خود ادامه میدهند. نسلی جدید که مستقیماً شکست سنتهای قدیمی و امیدهای بلند را تجربه نکرده، بپا خواسته است. تدارک

²⁷ - گ. پ. او. GPU سازمان پلیس مخفی شوروی است که در مواقع مختلف به نامهای چکا، Cheka، NEVD، MVD، KGB، معروف بوده است. این سازمان علاوه بر فعالیت در داخل شوروی، به مأموریت هائی از قبیل قصد جان و دزدیدن مخالفین استالین و استالینیزم در سایر کشورها دست میزد.

²⁸ - ژوزف بل گوبلز Joseph Paul Goebbels مؤسس و سردبیر روزنامه در آنگریف Der Angriff نازی ها بود. او بعد از پیروزی نازی ها در سال ۱۹۳۳ وزیر تبلیغات نازی ها شد.

ذره به ذره ی انقلاب پرولتاریائی، ناگزیر، زیر سنگ قبر سنگین توتالیتیر به جریان خود ادامه میدهد. لکن برای آنکه نیروی پنهان بصورت قیام آشکارا زبانه بکشد، لازم است که پیشتاز پرولتاریا چشم اندازهای جدید، برنامه ی جدید، و پرچمی عاری از شائبه ننگ پیدا کند.

مانع اصلی در همین جا نهفته است. انتخاب برنامه ی جدید برای کارگران کشورهای فاشیستی فوق العاده دشوار است. برنامه را تجربه تأیید میکند. و این دقیقاً تجربه در نهضت‌های توده ای است که در کشورهای استبداد توتالیتیری کم یافت میشود. احتمال بسیار هست که موفقیت اصیل پرولتاریائی در یکی از کشورهای "دموکراتیک" برای محرک واقع شدن در راه نهضت انقلابی در حوزه ی فاشیستی لازم باشد. چنین نتیجه ای از طریق فاجعه ای مالی یا نظامی نیز امکان پذیر است. در حال حاضر این یک ضرورت حتمی است که کار عمدتاً تبلیغاتی و مقدماتی که فقط در آینده نتایج بزرگی به بار خواهد آورد، صورت بگیرد. یک چیز را حتی در این لحظه میتوان با ایمان گفت: موج انقلابی در کشورهای فاشیست، یکبار که سر برکشید، فوراً بدل به حرکتی عظیم خواهد شد، و تحت هیچ شرایطی به تجربه ی احیای نوعی جسد وایمار اکتفا نخواهد کرد.²⁹

از این لحظه به بعد است که یک جدائی مسالمت ناپذیر بین الملل چهارم و احزاب قدیمی که پس از ورشکستگی هنوز به زندگی خود ادامه میدهند، آغاز میشود. جبهه ی مردم مهاجر بدخیم ترین و بد عهدترین نوع ممکن جبهه های مردم است. در اصل، این جبهه ی مردم نمایانگر آرزوی است عقیم، برای ائتلاف با یک بورژوازی لیبرال خیالی. اگر این جبهه با موفقیت روبرو شده بود، فقط راه را برای سلسله شکستهای جدید از نوع اسپانیائی اش، برای پرولتاریا فراهم میکرد. به همین دلیل افشاء بیرحمانه نظریه و عمل جبهه ی مردم نخستین شرط مبارزه انقلابی علیه فاشیزم است.

البته این به معنای آن نیست که بین الملل چهارم شعارهای دموکراتیک را بعنوان وسیله بسیج توده ها علیه فاشیزم رد میکند. بلکه برعکس، چنین شعارهایی در بعضی مواقع میتوانند نقش مهمی بازی کنند. لکن فرمولهای دموکراسی (آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل اتحادیه، و غیره) از نظر ما در نهضت مستقل کارگری

²⁹ - وایمار Weimar شهر کوچکی بود که در آن اولین حکومت جمهوری آلمان در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید. این جمهوری تا به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ دوام داشت.

فقط شعارهائی اتفاقی یا گذرا هستند، و نه حلقه‌ی دار دموکراتیک که بوسیله‌ی مأموران بورژوازی (اسپانیا!) به دور گردن پرولتاریا انداخته شده باشد. همین که نهضت صیغه‌ای توده‌ای بخود گرفت، شعارهای دموکراتیک با شعارهای انتقالی ممزوج خواهد شد. میتوان تصور کرد که پیش از آنکه تک حرفه‌بازان سیاسی سابق از کنار دفتر دستک خود بطرف تشکیل اتحادیه‌های کارگری خیز بردارند، کمیته‌های کارخانه تشکیل خواهد شد. و نیز پیش از آنکه مجلس مؤسسان جدید در وایمار تشکیل شود، شوراها سراسر آلمان را فرا خواهند گرفت. این در مورد ایتالیا و بقیه‌ی کشورهای توتالیترو نیمه توتالیترو نیز صادق است.

فاشیزم این کشورها را در سعیت سیاسی غرقه کرد. لکن ساخت اجتماعی آنان را تغییر نداد. فاشیزم وسیله‌ای است در دست سرمایه‌ی مالی، و نه مالکان فنودال. یک برنامه‌ی انقلابی باید خود را براساس دیالکتیک مبارزه طبقاتی، که در مورد کشورهای فاشیست نیز لازمه‌ای حتمی است، مبتنی سازد، و نه براساس روان‌شناسی ورشکستگان وحشت زده. بین الملل چهارم با انزجار تمام دست رد میزند بر سینه این بالماسکه سیاسی که استالینیست‌ها، این قهرمانان سابق "دوره سوم" را مجبور کرد که به ترتیب در نقاب کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، یهودیان، ناسیونالیست‌های آلمانی، و لیبرال‌ها ظاهر شوند- تنها برای آنکه چهره‌ی کریه خود را پنهان نگه دارند.³⁰ بین الملل چهارم همیشه و در همه جا در زیر پرچم خود ظاهر میشود. بین الملل چهارم برنامه‌ی خود را آشکارا به پرولتاریای کشورهای فاشیستی پیشنهاد میکند. کارگران پیشرفته سراسر جهان به این زودی با استواری

³⁰ - "دوره‌ی سوم" مطابق فرمولی که در سال ۱۹۲۸ توسط استالینیست‌ها اعلام گردید، آخرین دوره‌ی عمر سرمایه‌داری بود- دورانی که سرمایه‌داری بی‌درنگ سقوط میکرد و جای خود را به شوراها میداد. به این خاطر سیاستهای ماوراءچیپی، ماجراجویی، سیاست فرقه‌گرایی، تشکیل اتحادیه‌های "سرخ"، و مخالفت با سیاست جبهه‌ی واحد تاکتیکیهای کمیتن را در طول شش سال بعد تشکیل داد. در سال ۱۹۳۴ سیاست "دوره‌ی سوم" کنار گذاشته شد و به جای آن سیاست جبهه‌ی ائتلافی اتخاذ گردید (۳۹-۱۹۳۵) ولی این دوره دیگر شماره گذاری نشد. طبق فرمول استالینیست‌ها، "دوره‌ی اول" (۲۴-۱۹۱۷) دوران بحران سرمایه‌داری و طغیان انقلابی، و "دوره‌ی دوم" (۲۸-۱۹۲۵) دوران ثبات سرمایه‌داری بود. این طبقه‌بندی غیرعلمی بعنوان سرپوشی برای توجیه زیگزاگهای سیاسی استالین بکار گرفته شد.

متقاعد شده اند که سرنگون کردن موسولینی، هیتلر، و مأموران و مقلدان آنان تنها تحت رهبری بین الملل چهارم صورت خواهد گرفت.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مسائل عصر انتقالی

روسیه شوروی از انقلاب اکتبر بصورت یک دولت کارگری سر در آورد. مالکیت دولتی و مسائل تولید، شرطی لازم برای رشد سوسیالیستی، راه را برای امکان گسترش سریع نیروهای تولیدی گشود. لکن دستگاه دولت کارگری در عین حال دست خوش انحطاط کامل شد: به این معنا که این دستگاه از صورت سلاح طبقه ی کارگر به سلاح قهر بوروکراتیک علیه طبقه ی کارگر و بیش از پیش به سلاح خراب کاری اقتصادی کشور تبدیل شد. بوروکراتیک شدن یک دولت کارگری عقب مانده و منزوی و تبدیل شدن این بوروکراسی به یک قشر ممتاز سراسر پر قدرت، نه تنها از دید نظری بلکه این بار از دید عملی نیز به قانع کننده ترین وجه، خط بطلانی است که بر نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور کشیده شده است.³¹

بدین ترتیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دارای تناقضات و حشتناکی است. ولی هنوز این دولت یک دولت کارگری منحط است. تشخیص اجتماعی چنین است. پیش اندیشی سیاسی صبغه ای دوگانه دارد؛ یا بوروکراسی با تبدیل

³¹ - "سوسیالیزم در یک کشور" تئوری "ای بود که استالین در سال ۱۹۲۴ در مبارزه اش علیه تروتسکی و سایر بلشویک های مخالف علم کرد. این "تئوری" نقطه ی مقابل تئوری انقلاب مداوم (به یادداشت شماره ۲۵ مراجعه کنید) بود که پیروزی سوسیالیزم را فقط در سطحی جهانی ممکن میدانست. بر طبق "تئوری سوسیالیزم در یک کشور" دولت جوان شوروی قادر بود که به تنهایی به ساختمان جامعه ی سوسیالیستی در محدوده ی مرزهایش تحقق بخشد. این تئوری منافع قشر بوروکراتیک خرده بورژوازی را منعکس میکرد که نفوذش در دستگاه دولتی و حزب بلشویک بیشتر و بیشتر میشد. در مقابل سیاست انترناسیونالیزم انقلابی که نجات انقلاب اکتبر را در پیروزیهای جدید طبقه ی کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی و گسترش انقلاب سوسیالیستی میدید، "تئوری سوسیالیزم در یک کشور" دید تنگ نظرانه و ملی گرایانه قشری از جامعه را منعکس میکرد که خواستار حفظ وضع موجود بود و از چشم انداز "جنگها و انقلابها" که خصیصه ی عصر زوال سرمایه داری است در هراس بود.

شدن بیشتر به ارگان بورژوازی جهانی در دولت کارگری، اشکال جدید مالکیت را سرنگون کرده، کشور را دیگر باره غرق در سرمایه داری خواهد کرد؛ و یا طبقه ی کارگر، بوروکراسی را خرد کرده، راه را به سوی سوسیالیزم خواهد گشود. از نظر بخشهای بین الملل چهارم محاکمات مسکو نه بعنوان چیزی شگفت آور تلقی شد و نه نتیجه ی جنون شخصی دیکتاتور کرملین، بلکه بعنوان فرزند مشروع ترمیدور قلمداد گردید.³² این محاکمات از جدالهای طاقت فرسا در داخل بوروکراسی شوروی سرچشمه گرفت، جدالهای که به نوبه ی خود تضادهای موجود بین بوروکراسی و مردم، و نیز تخصصات عمیق شونده بین خود "مردم" را منعکس میکند. کیفیت خونین و "خیالی" این محاکمات میزان شدت این تضادها را نشان میدهد، و از همین راه فرار سیدن فرجام را پیش بینی میکند.

اظهارات علنی نمایندگان خارجی سابق کرملین که حاضر به بازگشت به مسکو نشدند، بنحوی تردیدناپذیر از نظر آنان این نکته را تأیید میکند که هر نوع سایه های اندیشه ی سیاسی در میان بوروکراسی شوروی دیده میشود: از بلشویزم اصیل (ایگنیس ریس) تا فاشیزم کامل (ف. بوتنکو).³³ عناصر انقلابی داخل بوروکراسی که خود اقلیت کوچکی را تشکیل میدهند، انعکاسی هستند هر چند، بی انفعال، از علائق سوسیالیستی پرولتاریا. عناصر ضدانقلابی و فاشیست، که دائماً در حال افزایش هستند با پیگیری هر چه بیشتر، منافع امپریالیزم جهانی را جلوه گر میسازند. این داوطلبان نقش کمپرادور میپندارند، و نه پُری دلیل، که قشر حاکم جدید، مقامهای ممتاز خود را تنها از طریق رد ملی سازی، اشتراکی سازی، و

³² - محاکمات مسکو در سه نوبت در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ از جانب استالین ترتیب داده شدند. در این محاکمات غالب رهبران انقلاب روسیه به توطئه چینی برای احیای سرمایه داری متهم شدند. متهمین اصلی این محاکمات لئون تروتسکی و پسرش لئون سدوف بودند. تروتسکی در آن زمان در تبعید در خارج کشور به سر میبرد. از طریق این محاکمات استالین به تحکیم بیشتر دیکتاتوری اش دست یافت.

³³ - ایگنیس ریس Ignace Reiss مأمور پلیس مخفی شوروی (به یادداشت شماره ۲۹ مراجعه کنید) بود که در تابستان ۱۹۳۷ از استالین برید و به طرفداران بین الملل چهارم پیوست. او در سپتامبر ۱۹۳۷ توسط مأمورین پلیس مخفی شوروی به قتل رسید. ف. بوتنکو F. Butenko یک دیپلمات استالینیست بود که به فاشیزم روی آورد و در دم اعلام داشت که او بیانگر گرایشات فاشیستی گسترده ای در اتحاد شوروی است.

انحصار تجارت خارجی به نام جذب "تمدن غربی" یعنی سرمایه داری، تضمین میکند. بین این دو قطب، تمایلات بینابین و پراکنده منشویک، سوسیال رولوسیونر و لیبرال قرار گرفته اند که بسوی دموکراسی بورژوازی، کشش دارند. در داخل خود صفوف آن جامعه به اصطلاح "بی طبقه" بدون شک گروه بندی‌هایی وجود دارد دقیقاً شبیه گروه بندی‌های بوروکراسی. تنها با این فرق که شدت تجلی اینان کمتر و با نسبتی معکوس است: تمایلات آگاهانه سرمایه داری عمدتاً بخش پررونق مزارع اشتراکی (کلخوزی) را مشخص میکنند و معرف اقلیت کوچکی از جمعیت هستند. ولی این قشر پایگاه وسیعی برای تمایلات خرده بورژوازی در جهت تلنبار کردن ثروت شخصی به زیان فقر همگانی برای خود فراهم میکند. بوروکراسی این تمایلات را آگاهانه تشویق میکند.

در رأس این دستگاه تخصصات در حال بالا گرفتن، الیگارش‌ی ترمیدوری قرار دارد که هر چند بیشتر به تعادل اجتماعی تجاوز میکند و اکنون عمدتاً به دارودسته‌ی بنیپارتیستی استالین تقلیل داده شده است و از طریق شیوه‌های تروریستی به هستی خود ادامه میدهد.³⁴ هدف آخرین محاکمات قضائی قلبی ضربه زدن به جناح چپ بود. این درباره‌ی سربه نیست کردن رهبران اپوزیسیون راست هم صادق است، به دلیل اینکه گروه دست راستی حزب بلشویک قدیم، از دیدگاه منافع و تمایلات بوروکراسی، مظهر یک تهدید از طرف چپ بود. این حقیقت که این دارودسته‌ی بنیپارتیست، در وحشتی مشابه از متفقین دست راستی خود از نوع بوتنکو، مجبور است برای ابقای خود، نسل بلشویک‌های قدیم را تقریباً تا آخرین نفر اعدام کند، خود گواهی است تردید ناپذیر بر زنده بودن سنن انقلابی در میان توده‌ها و نیز گواهی است بر نارضائی روز افزون آنان.

دموکرات‌های خرده بورژوازی غرب که همین دیروز، محاکمات مسکو را بعنوان طلای ناب به محک میزدند امروز با ابرام تکرار میکنند که "در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه تروتسکیسمی هست و نه تروتسکیستی". لکن آنان در توضیح این نکته در می مانند که چرا تمام تصفیه‌ها دقیقاً تحت لوای مبارزه با همین

³⁴ - بنیپارتیزم Bonapartism - اصطلاحی است که برای توصیف حکومتی دیکتاتوری بکار میرود که در دوره‌ی بحران بر سر کار است و ظاهراً خود را به سطحی مافوق نیروهای متخاصم ارتقا میدهد. تروتسکی بنیپارتیزم بورژوازی و بنیپارتیزم شوروی را بعنوان دو نوع از چنین حکومتی بررسی کرد.

خطر صورت میگیرد. اگر ما "تروتسکیزم" را بعنوان برنامه ای کامل، و حتی از آن هم دقیق تر، بعنوان سازمانی به حساب بیاوریم، در این صورت، "تروتسکیزم" بدون شک در اتحاد جماهیر شوروی فوق العاده ضعیف است. لکن نیروی زوال ناپذیر آن از این حقیقت سرچشمه میگیرد که "تروتسکیزم" نه تنها سنت انقلابی بلکه اپوزیسیون واقعی کنونی طبقه ی کارگر روسیه را متجلی میسازد. نفرت اجتماعی که در کارگران علیه بوروکراسی ذخیره شده، از دیدگاه دارودسته ی کرملین دقیقاً آن چیزی است که "تروتسکیزم" را تشکیل میدهد. این دارودسته با وحشتی مرگ بار و کاملاً بجا، از پیوند بین خشم عمیق ولی گنگ کارگران و سازمان بین الملل چهارم میترسند.

نابود شدن نسل بلشویک های قدیم و نمایندگان انقلابی نسلهای میان سال و جوان سال، تعادل سیاسی را هر چه بیشتر به نفع جناح راست، جناح بورژوائی بوروکراسی و متفقین آن در سرتاسر کشور به همزده است. از اینان یعنی از دست راست میتوان در مرحله ی بعدی انتظار کوششهای هر چه راسخ تری داشت تا در سرشت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی تجدید نظر

کرده، آن را به الگوی "تمدن غرب" در شکل فاشیستی آن، نزدیک تر کنند. از این دیدگاه، مسأله ی "دفاع از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" عینیتی محتوم پیدا میکند. اگر فردا گروه بورژوا فاشیست، یعنی "جناح بوتنکو"، مثلاً، سعی کند قدرت را بدست بگیرد، "جناح ریس" بناچار در سنگر مقابل جبهه خواهد گرفت. گرچه این جناح موقتاً خود را متحد استالین خواهد یافت، لکن، نه از جناح دارودسته ی بناپارتیست، بلکه از زیر بنای اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یعنی از مالکیت غصب شده از سرمایه داران، و تبدیل شده به مالکیت دولتی، دفاع خواهد کرد. اگر "جناح بوتنکو" با هیتلر متحد شود در این صورت "جناح ریس" از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مقابل دخالت نظامی در داخل کشور و نیز در صحنه جهانی دفاع خواهد کرد. هرگونه خط مشی دیگر خیانت بشمار خواهد آمد.

بدین ترتیب اگرچه نمی توان از پیش این امکان را رد کرد که در موارد دقیقاً معین، "جبهه ی متحدی" با بخش ترمیدوری بوروکراسی علیه حمله ی آشکارا بوسیله ضدانقلاب سرمایه داری بوجود آید، لکن باید گفت که وظیفه سیاسی اساسی در داخل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هنوز سرنگون کردن همین بوروکراسی ترمیدوری است. هر روز که به دوران حکومت این بوروکراسی اضافه

شود، کمک میکند به پوسیدن بنیانهای عناصر سوسیالیستی اقتصاد، و فرصتهای احیای سرمایه داری را افزایش میدهد. دقیقاً در همین جهت است که کمیتنر بعنوان نماینده و هم دست دارودسته استالینست، دست به خفه کردن انقلاب اسپانیا میزند و پرولتاریای بین المللی را دچار سرخوردگی و یأس میکند. همانند کشورهای فاشیستی، نیروی عمده بوروکراسی، نه در خود بوروکراسی بلکه در سرخوردگی توده ها و فقدان دورنمایی جدید برای آنان است. هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، همچون کشورهای فاشیستی که دستگاه سیاسی استالین جز از نظر سبعیت بی بند و افسارتر با آنان فرقی نمی کند، فقط کار تبلیغاتی مقدماتی امکان پذیر است. به همان گونه که در مورد کشورهای فاشیستی، انگیزه ی خیزش انقلابی کارگران شوروی نیز، شاید از طریق حوادثی در خارج از آن کشور تعبیه خواهد شد. مبارزه علیه کمیتنر در صحنه ی جهانی، امروز مهم ترین بخش مبارزه علیه دیکتاتوری استالینست است. نشانه های بسیاری وجود دارد که سقوط کمیتنر، از آنجا که پایگاهی مستقیم در گ. پ. او. ندارد، مقدم بر سقوط دارودسته ی بناپارتیستی و بطور کلی بوروکراسی ترمیدوری خواهد بود.

خیزش تازه ی انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بدون شک تحت لوای مبارزه علیه عدم تساوی اجتماعی و ستم سیاسی صورت خواهد گرفت. مرگ بر امتیازات بوروکراسی! مرگ بر استخوانویزم!³⁵ مرگ بر اشرافیت شوروی و درجات و مناصبش! تساوی عالی تر دستمزدها برای تمام اشکال کار!

³⁵ - استخوانویزم Stakhanovism سیستمی برای سرعت بخشیدن به تولید در صنایع شوروی بود که در سال ۱۹۳۵ از جانب بوروکراسی حاکم اتخاذ گردید. بر مبنای این سیستم عده بسیاری از کارگران نمونه و ماهر (استخوانویست ها) در بخشهای مختلف صنعت گمارده شده بودند که به کارگران سر مشق میدادند که چگونه سرعت تولیدشان را بالا ببرند. در ضمن دستمزد کارگران بر مبنای میزان تولید محصول و نه میزان ساعات کار پرداخت میشد. استخوانویست ها از مزایای بسیاری بهره مند بودند. جنبش استخوانویستی به ایجاد اختلاف عظیمی در دستمزدهای کارگران منجر گشت. اجرای این سیستم بخاطر فشار بسیار زیادی که بر کارگران وارد می آورد با مخالفت عمومی و پردامنه ی توده های کارگر مواجه گشت.

مبارزه برای آزادی اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه، مبارزه در راه حق اجتماع و آزادی مطبوعات، در مبارزه برای احیاء و رشد دموکراسی شوروی بظهور خواهد رسید.

بوروکراسی، افسانه‌ی حق انتخابات عمومی را - به شیوه‌ی هیتلر و گوبلز- جانشین شوراها، بعنوان ارگانهای طبقاتی کرد. ضرورت دارد که نه تنها شکل آزاد و دموکراتیک شوراها بلکه محتوای طبقاتی آنان نیز به آنان پس داده شود. همانطور که زمانی بورژوازی و کولاکها اجازه‌ی ورود در شوراها را نداشتند، امروز نیز لازم است که بوروکراسی و اشرافیت جدید از شوراها بیرون رانده شوند.³⁶ در شوراها فقط برای نمایندگان کارگرها، کشاورزان اشتراکی اقصا پائین، روستائیان، و سربازان ارتش سرخ جاهست.

دموکراتیزه کردن شوراها بدون قانونی کردن احزاب شورائی غیرممکن است. خود کارگران و روستائیان با رأی آزادانه خود تصریح خواهند کرد چه احزابی را بعنوان احزاب شورائی تشخیص میدهند.

تجدید نظر در اقتصاد با برنامه از سر تا پا به نفع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان! کمیته‌های کارخانه باید حق کنترل تولید را دوباره بدست بیاورند. کیفیت و قیمت محصولات را تعاونی‌ای از مصرف‌کنندگان، که بصورت دموکراتیک تشکیل شده، باید کنترل کند.

³⁶ - کولاکها Kulaks کشاورزان ثروتمند روسیه بودند. پس از انقلاب اکتبر بلشویک‌ها از سیاست بسیج روستائیان فقیر و کارگران کشاورزی علیه کولاکها پیروی میکردند. اتخاذ سیاست اقتصاد نوین (نپ) در مارس ۱۹۲۱ که بر مبنای آن تجارت بازاری برای روستائیان آزاد شده بود سبب افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی کولاکها شد. حزب کمونیست شوروی نه تنها با افزایش نفوذ کولاکها مقابله نکرد بلکه حتی از آن نیز حمایت نمود. گفته‌ی بوخارین در سال ۱۹۲۵ خطاب به کشاورزان که "خودتان را ثروتمند کنید"، جوهر این سیاست را نشان میداد. نفوذ کولاکها تا بدین حد رسید که با خودداری از عرضه‌ی محصولات کشاورزی به بازار، حیات دولت شوروی را به مخاطره انداختند. تا آنکه در اواخر ۱۹۲۹ استالین "حمله به کولاکها" را آغاز کرد. ولی سیاست فرصت طلبانه قبلی دایر بر حمایت از کولاکها با سیاست ماجراجویانه "اشتراکی سازی بلافاصله و تمام و کمال" مزارع دنبال گردید (به یادداشت شماره ۱۶ مراجعه کنید).

تجدید سازمان مزارع اشتراکی بر طبق اراده و منافع کارگرانی که در این مزارع کار میکنند!

سیاست بین المللی ارتجاعی بوروکراسی باید جای خود را به سیاست انترناسیونالیسم پرولتاریائی بدهد. تمام مکاتبات سیاسی کرمین باید انتشار یابد. مرگ بر دیپلماسی مخفی!

تمام محاکمات سیاسی که بوسیله ی بوروکراسی ترمیدوری صورت گرفته باید در سایه ی تبلیغ کامل و صراحت بحث انگیز و درستکاری مورد تجدیدنظر قرار گیرد. تنها قیام انفلابی و پیروزمندانه ی توده های ستم دیده میتواند رژیم شوروی را احیاء کرده، رشد بیشتر آن بسوی سوسیالیسم را تضمین کند. تنها یک حزب قادر است توده های شوروی را بسوی قیام رهنمون کند- حزب بین الملل چهارم.

مرگ بر دارودسته ی بوروکراتیک استالین برادرکُش!³⁷

زنده باد دموکراسی شوروی!

زنده باد انقلاب سوسیالیستی بین المللی!

علیه فرصت طلبی و تجدیدنظر طلبی Revisionism غیر اصولی

سیاست حزب لئون بلوم در فرانسه دوباره نشان میدهد که اصلاح طلبان حتی از آموختن مصیبت بارتترین درسهای تاریخ بکلی عاجز هستند. سوسیال دموکراسی فرانسه از سیاست سوسیال دموکراسی آلمان برده وار تقلید میکند و به همان سرنوشت دچار خواهد شد. در طول چند دهه، بین الملل دوم در رژیم بورژوا دموکراتیک ممزوج شد، در واقع بخشی از آن گردید و اکنون هر دو با هم به پوسیدگی خود ادامه میدهند. بین الملل سوم راه اصلاح طلبی را زمانی در پیش گرفته که بحران سرمایه داری صریحاً انقلاب پرولتاریائی را در دستور روز گذارده است. سیاست کنونی کمیتن در اسپانیا و چین - سیاست سجد در برابر بورژوازی "دموکراتیک" و "ملی" - نشان میدهد که کمیتن هم از یادگیری بیشتر عاجز است

³⁷ - استالین برادرکُش - در اصل بوده است Cain Stalin، به معنای استالین قابیل. در ترجمه ی فارسی بجای قابیل کلمه برادرکُش آمده است.

و هم از تغییر بیشتر. بوروکراسی که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدل به نیروئی ارتجاعی شده، نمی تواند در صحنه جهانی نقش انقلابی بازی کند. بطور کلی آنارکوسندیکالیسم از همان راه تکامل تدریجی رفته است. در فرانسه، بوروکراسی سندیکالیست لئون ژوئو مدت‌ها است که بدل به یک آژانس بورژوائی در میان طبقه ی کارگر شده است.³⁸ در اسپانیا آنارکوسندیکالیسم، انقلابی گرائی متظاهرانه ی خود را کنار زد و بدل به چرخ پنجم در عراده ی بورژوا دموکراسی شد. سازمانهای بینابین سانتریست که به اطراف دفتر لندن گرد آمده بودند، تنها مظهر ضمائ "چپ" سوسیال دموکراسی و یا کمینترن هستند.³⁹ آنها عجز کامل خود را از فهمیدن سروه شرایط سیاسی و نتیجه گیری انقلابی از آن نشان داده اند. نقطه ی اوج آنان "پوم" اسپانیا بود که تحت شرایط انقلابی، عجز کامل خود را در اجرای خط انقلابی نشان داد.

³⁸ - لئون ژوئو Leon Jouhaux، که زندگی سیاسی اش را بصورت یک آنارکوسندیکالیست شروع کرده بود، از سال ۱۹۰۹ به بعد دبیر کل فدراسیون کارگران فرانسه (ث. ژ. ت) بود. او این فدراسیون را به حمایت از جنگ اول امپریالیستی، تحت لوای "اتحاد مقدس" ملت فرانسه بسیج کرد. او با انقلاب روسیه به مخالفت برخاست و یکی از نمایندگان فرانسه در جامعه ی ملل بود.

³⁹ - سانتریسم Centrism اصطلاحی است که تروتسکی از آن برای تعریف گرایشهای در جنبشهای چپ استفاده کرده که بین اصلاح طلبی (که موضع بوروکراسی و اشرافیت کارگری است) و مارکسیزم (که بیان کننده ی منافع تاریخی طبقه ی کارگر است) نوسان میکنند. از آنجا که گرایش سانتریستی پایه ی اجتماعی مستقلی ندارد، بنابراین برای ارزیابی آن باید مبداء، دینامیک درونی و جهتی را که این گرایش تحت فشار وقایع بخود میگیرد مورد بررسی قرار داد. تا حدود سال ۱۹۳۵ تروتسکی، استالینیزم را نوع ویژه ای از سانتریزم (سانتریزم بوروکراتیک) تشخیص میداد. ولی از آن پس، این تعریف را برای بیان پدیده ای که بوروکراسی شوروی به آن تکوین می یافت کافی ندید.

دفتر لندن London Bureau سازمان وارفته ای مرکب از احزاب سانتریست بود که نه به بین الملل دوم وابسته بودند و نه به بین الملل سوم، و در عین حال با تشکیل بین الملل چهارم نیز مخالفت میورزیدند. حزب مستقل کارگران Independent Labour Party در انگلستان، پوم Poum در اسپانیا، ساپ Sap در آلمان، و پی. اس. او. پی PSOP در فرانسه از جمله ی احزاب دفتر لندن بودند.

شکستهای مصیبت بار پرولتاریای جهانی در طول سالهای متمادی، سازمانهای رسمی را محکوم به محافظه کاری بیشتر کرد و همزمان با آن "انقلاب طلبان" سرخورده می خورده بورژوا را دنبال "راه های جدید" فرستاد. بیوسه در اعصار ارتجاع و زوال، آدمهای کاذب و شیاد از هر سو پیدا شده، خواهان تجدیدنظر در سراسر مسیر اندیشه انقلابی میشوند. اینان بجای آنکه از گذشته یاد بگیرند، گذشته را "انکار" میکنند. برخی تناقص مارکسیزم را کشف میکنند، برخی دیگر سقوط بلشویزم را اعلام میکنند. اشخاصی هستند که مسئولیت اشتباهات و جنایات آنانی را که به نظریه انقلابی خیانت کرده اند، به گردن خود نظریه ی انقلابی می اندازند؛ دیگرانی هستند که دارو را نفرین میکنند به دلیل آنکه درمان آنی و معجزه آسائی را تضمین نمی کند. آنانی که جسورترند، وعده ی کشف اکسیر میدهند و به انتظار آن پیشنهاد میکنند که مبارزه ی طبقاتی متوقف شود. بسیاری از پیغمبران "اخلاق جدید" جنبش کارگری را میخواهند با نسخه ی بدل اخلاقی Ethical Homeopathy احیاء کنند. بسیاری از این حواریون پیش از آنکه به میدان جنگ برسند توفیق یافته اند که خود جزو معلولین اخلاقی در آیند. بدین ترتیب در لباس "راه های جدید"، نسخه های کهنه ای که سالها است در بایگانی سوسیالیزم پیش از مارکس مدفون شده، به پرولتاریا تقدیم میشود.

بین الملل چهارم علیه همه ی بوروکراسی های بین الملل های دوم، سوم، آمستردام و آنارکوسندیکالیست، اعلام جنگی مسالمت ناپذیر میکند، و نیز علیه اقمار سانتریست آنها؛ یا اصلاح طلبی بی اصلاحات؛ و نیز علیه دموکراسی دست بدست گ. پ. او. داده؛ و صلح طلبی بی صلح؛ و علیه آنارشیزم در خدمت بورژوازی؛ و نیز علیه "انقلاب طلبانی" که در وحشتی مرگ بار از انقلاب زندگی میکنند. این سازمانها هیچ کدام میثاقی برای آینده نیستند، بلکه بقایای پوسیده ی گذشته هستند. عصر جنگها و انقلابها آنان را نقش بر زمین خواهند کرد.

بین الملل چهارم نه بدنیال اکسیر است و نه آن را اختراع میکند. این بین الملل، کاملاً بر اساس مارکسیزم بعنوان تنها نظریه ی انقلابی که انسان را قادر به درک حقیقت میکند، و سبب میشود که دلایل شکست کشف گردد و راه پیروزی آینده، آگاهانه هموار بشود، جبهه میگیرد. بین الملل چهارم سنت بلشویزم را که نخستین بار به پرولتاریا طریقه ی کسب قدرت را نشان داد، ادامه میدهد. بین الملل چهارم کذابان و شیادان و تمام آموزگاران ناخوانده اخلاق را از صحنه خارج میکند. در

جامعه‌ای که بر اساس استثمار بیان شده، عالی‌ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه‌ی آن شیوه‌هائی خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد بوجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه‌هائی غیرمجاز هستند که در ستمزدگان نسبت به ستمگران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه‌ی عصیان و خشم را خرد کنند، و یا بجای اراده‌ی توده‌ها، اراده‌ی رهبران را بگذارند؛ بجای ایمان، اجبار را؛ بجای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیزم را به فحشاء میکشاند و استالینیزم - این برابر نهاد Antithesis بلشویزم - هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روبرو دیدن؛ بدنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده‌ها حقیقت را گفتن، ولو اینکه این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه‌ی خود را بر پایه‌ی منطق مبارزه طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل - اصول بین الملل چهارم اینها هستند. این بین الملل نشان داده است که در خلاف مسیر آب میتواند شنا کند. موج تاریخی آینده آن را بر سینه‌ی خود بلند خواهد کرد.

علیه افتراق‌گرایی

تحت تأثیر خیانت سازمانهای تاریخی پرولتاریا، بعضی خُلق و خواها و گروه‌های افتراقی از انواع مختلف در اطراف بین الملل چهارم بوجود آمده، یا احیاء میشوند. در اساس این همه، امتناع از مبارزه برای درخواستهای جزئی و انتقالی، یعنی مبارزه بخاطر منافع و نیازهای اولیه توده‌های کارگر بصورتی که امروز به چشم میخورند، وجود دارد. از نظر افتراقیون تدارک برای انقلاب عبارت است از اینکه آنان خود را نسبت به برتری سوسیالیزم متقاعد کنند. آنان پیشنهاد میکنند که پشت به اتحادیه‌های کارگری "قدیم" یعنی به ده‌ها میلیون کارگر سازمان یافته بکنند - انگار توده‌ها میتوانند بطریقی در خارج از شرایط مبارزه‌ی واقعی طبقاتی زندگی کنند! آنان به مبارزه‌ی درونی در سازمانهای اصلاح طلب بی‌اعتنایی مانند - انگار میتوان بدون دخالت در کشمکش روزمره‌ی توده‌ها، آنان را بسوی خویش جلب

کرد! آنان از کشیدن یک خط فاصل بین دموکراسی بورژوائی و فاشیزم امتناع میکنند- انگار توده‌ها چاره‌ای جز احساس فرق معامله از هر نوع را هم ندارند! افتراقیون قادر به تمیز دادن هیچ رنگی جز سرخ و سیاه نیستند. برای آنکه خود را به وسوسه نیندازند واقعیت را تسهیل میکنند. آنان از کشیدن یک خط فاصل بین اردوگاه‌های متخاصم در اسپانیا امتناع میکنند به این دلیل که هر دو اردوگاه ماهیت بورژوائی دارند. به همین دلیل آنان لازم میبینند که در جنگ بین ژاپن و چین بی طرفی را حفظ کنند. آنان فرق اصولی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی را انکار میکنند، و به علت سیاستهای ارتجاعی بوروکراسی شوروی، در برابر یورشهای امپریالیزم، دفاع از اشکال جدید مالکیت را که انقلاب اکتبر به ارمغان آورده، مردود می‌شناسند. از آنجا که آنان قادر به دسترسی پیدا کردن به توده‌ها نیستند، مصرانه توده‌ها را متهم میکنند که قادر به درک اندیشه‌های انقلابی نیستند.

این سیاست مداران سترون، عموماً نیازی به یک پل بصورت درخواستهای انتقالی ندارند، چرا که آنان قصد عبور به ساحل دیگر را در سر نمی‌پروراندند. آنان بسادگی در یک مکان این یا و آن پا میکنند و خود را با تکرار همان مجردات حقیر قانع میکنند. حوادث سیاسی از نظر آنان فرصتی است نه برای عمل بلکه برای اظهار نظر. از آنجا که افتراقیون و بطور کلی - پخمه‌ها و شعبده‌بازان از هر نوع- در هر قدمی که بر میدارند، حقیقت سرنگونشان میکند، به همین جهت آنان در خشم دائمی بسر می‌برند، از "رژیم" و "شیوه‌ها" شکایت میکنند و پیوسته درون توطئه‌های چینیهای کوچک می‌لوندند. اینان در محافل خود، عادتاً یک رژیم خودکامه براه می‌اندازند. درماندگی سیاسی افتراق‌گرائی، سایه وار، درماندگی فرصت طلبی را تکمیل میکند، بی آنکه چشم اندازی انقلابی عرضه کرده باشد. در سیاست عملی، افتراقیون با فرصت طلبان، بویژه سانتریست‌ها، هربار، در مبارزه علیه مارکسیزم متحد میشوند.

بسیاری از گروه‌ها و دارودسته‌های افتراقی، که از خرده ریز تصادفی سفره‌ی بین الملل چهارم تغذیه میکنند، موجودیت سازمانی "مستقلی" را، با تظاهر فراوان ولی بدون کوچک‌ترین اقبال موفقیت میگذرانند. بلشویک-لنینیست‌ها، بدون دفع وقت، به آرامی این قبیل گروه‌ها را به سرنوشت خود وا میگذارند. با وجود این تمایلات افتراقی در صفوف ما نیز پیدا میشود و تأثیری ویرانگر در کار بخشهای

جداگانه دارد. دیگر غیرممکن است که با آنان حتی برای یک روز دیگر از در صلح درآئیم. سیاست درست در مورد اتحادیه های کارگری شرط اولیه برای پیوستن به بین الملل چهارم است. کسی که راه توده ها را نجوید و پیدا نکند، جنگجو نیست بلکه باری است سنگین بر دوش حزب. یک برنامه برای هئیت تحریریه یا برای رهبران باشگاه های بحث رقم زده نمی شود، بلکه برای عمل انقلابی میلیونها نفر نوشته میشود. تصفیه کردن صفوف بین الملل چهارم از افتراق گرائی و افتراقیون علاج ناپذیر شرط اولیه پیروزی انقلاب است.

راه را به روی زن کارگر باز کنید!

راه را به روی جوانان باز کنید!

شکست انقلاب اسپانیا که بوسیله ی "رهبران" آن طرح ریزی شد، ورشکستگی ننگین جبهه ی مردم در فرانسه و افشای فریبه های قضائی مسکو این سه واقعیت در مجموع ضربه ای کاری بر کمیترین و برحسب اتفاق، زخمهای وخیم بر متحدان آن، یعنی سوسیال دموکرات ها و آنارکوسندیکالیست ها وارد آورده است. البته این به آن معنی نیست که اعضای این سازمانها، فوراً بطرف بین الملل چهارم کشیده خواهند شد. نسل پیرتر که شکستهای وحشتناکی را متحمل شده است، به تعداد معتابهی جنبش را ترک خواهد گفت، علاوه بر این بین الملل چهارم بدون شک نمی کوشد تا بدل به ضریح معلولین انقلابی، بوروکرات های سرخورده و جاه طلبان Careerist بشود. بلکه برعکس، در مقابل یورش احتمالی عناصر خرده بورژوازی به حزب ما، عناصری که اکنون در دستگاه سازمانهای قدیمی حکومت میکنند، اقدامات پیش گیرانه اکید ضرورت دارد: یک دوران طولانی آزمایشی برای داوطلبانی که کارگر نیستند، بویژه بوروکرات های سابق حزبی؛ جلوگیری از گرفتن مقامهای مسئول بمدت سه سال و اقداماتی از این قبیل. در بین الملل چهارم برای جاه طلبی، این خوره ی بین الملل های گذشته، نه جائی هست و نه جائی خواهد بود. نه آنانی که میخواهند از قیل جنبش زندگی کنند، بلکه آنانی که میخواهند بخاطر جنبش زندگی بکنند، به ما دسترسی خواهند داشت. کارگران انقلابی باید خود احساس سروری بکنند. درهای سازمان ما کاملاً به روی آنان باز است.

البته حتی در میان کارگرانی که زمانی تا صفوف اول پیش رفته اند، افراد خسته و سرخورده کم نیستند. آنان دست کم تا دوران دیگر بعنوان تماشاچی خواهند ماند. موقعی که برنامه ای یا سازمانی کهنه میشود، نسلی که آنرا به دوش داشته، با خود آن سازمان فرسوده میگردد. جنبش بوسیله ی جوانانی دوباره شور خود را پیدا میکند که از مسئولیت گذشته آزاد بوده اند. بین الملل چهارم توجهی ویژه به نسل جوان پرولتاریا میکند. تمام سیاستهای آن سعی دارند که در جوان روح ایمان به قدرتشان و آینده بدمند. تنها شور و هیجان پر طراوت و روحیه ی پرخاشگر این جوانان میتواند پیروزیهای اولیه ی مبارزه را تضمین کند؛ تنها همین پیروزیها میتواند عالی ترین عناصر نسل گذشته را بسوی جاده ی انقلاب برگرداند. تا بوده همین بوده و تا هست چنین خواهد بود.

سازمانهای فرصت طلب، به تبع طبیعت خود توجه عمده ی خود را بر روی اقشار بالای طبقه ی کارگر متمرکز میکنند، و به همین دلیل جوانان و زنان کارگر را فراموش میکنند، لکن زوال سرمایه داری، سنگین ترین ضربه هایش را بر زن بعنوان دست مزدبگیر و خانه دار وارد میکند. بخشهای بین الملل چهارم باید در میان استمار شده ترین اقشار طبقه ی کارگر و در نتیجه در میان زنان کارگر بدنبال پایگاه های حمایت باشند. در میان این زنان ذخایر پایان ناپذیری از سرسپردگی، از خود گذشتگی و آمادگی برای فداکاری پیدا خواهد شد.

مرگ بر بوروکراسی و جاه طلبی!

راه را به روی جوانان باز کنید

به زنان کارگر روی بیاورید!

این شعارها بر روی پرچم بین الملل چهارم متجلی است.

پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

پیش به زیر پرچم بین الملل چهارم!

شکاکان میپرسند: آیا اکنون لحظه ی آفرینش بین الملل چهارم فرارسیده؟ اینان میگویند غیرممکن است که یک بین الملل "مصنوعاً" خلق شود؛ یک بین الملل میتواند فقط از میان حوادث مهم بوجود آید؛ و ایرادهائی از این قبیل. همه این

ایرادها فقط این نکته را نشان میدهد که شکاکان بدرد ساختن بین المللی جدید نمی خورند. آنان بدرد هیچ چیز نمی خورند.

بین الملل چهارم، به این زودی از میان حوادث بزرگ برخاسته: بزرگ ترین شکستهای پرولتاریا در تاریخ. علت این شکستها را باید در افول و در خیانت رهبری گذشته جست. مبارزه ی طبقاتی تاب توقف ندارد. بین الملل سوم بدنبال بین الملل دوم از دیدگاه مقاصد انقلاب مرده است. زنده باد بین الملل چهارم!

ولی آیا زمان آن رسیده است که آفرینش این بین الملل اعلام شود؟ هنوز شکاکان خفقان نگرفته اند. ما جواب میدهیم: بین الملل چهارم نیازی به "اعلام" شدن ندارد، وجود دارد و میجنگد. آیا ضعیف است؟ آری، صفوف آن هنوز بی شماره نیست، به دلیل اینکه هنوز جوان است. این صفوف هنوز عمدتاً کادر هستند. ولی این کادرها میثاقهای آینده هستند. و رای این کادرها حتی یک جریان انقلابی تنها بر روی کره ی زمین وجود ندارد که براستی ارزش نام بردن داشته باشد. اگر بین الملل ما هنوز از نظر شماره ضعیف است از دیدگاه نظری، برنامه، سنت، و آبدیده کردن بی نظیر کادرهایش قوی است. بگذار هر کسی که امروز این نکته را درک نمی کند، کنار بایستد. فردا این نکته روشن تر خواهد شد.

به این زودی، همین امروز، بین الملل چهارم به حق مورد نفرت استالینست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال های بورژوا و فاشیست ها است. برای این بین الملل در هیچ یک از جبهه های مردم نه جائی هست و نه میتواند جائی داشته باشد. بین الملل چهارم با تمام گروه بندیهای سیاسی که چشم به پیشخوان بورژوازی دوخته اند، به مبارزه ای مسالمت ناپذیر دست میزنند.

وظیفه آن - الغای سیطره ی سرمایه داری.

هدف آن - سوسیالیزم.

شیوه آن - انقلاب پرولتاریائی.

بدون دموکراسی درونی - آموزش انقلابی وجود ندارد.

بدون انضباط - عمل انقلابی وجود ندارد.

ساخت درونی بین الملل چهارم بر اصول مرکزیت دموکراتیک بنیان نهاده شده:

آزادی کامل در بحث، اتحاد کامل در عمل.

بحران کنونی در فرهنگ انسانی، بحران رهبری پرولتاریا است. کارگران مترقی که در بین الملل چهارم متحد شده اند، به طبقه ی خود راه نجات از این بحران را

نشان میدهند. آنان برنامه ای عرضه میکنند مبتنی بر تجربه ی بین المللی در مبارزه ی پرولتاریا و مبارزه ی کلیه ی ستمدیدگان جهان برای آزادی. آنان پرچمی بی لکه عرضه میکنند.

کارگران - مردان و زنان - تمام کشورها، خود را در زیر پرچم بین الملل چهارم قرار دهید. این پرچم، پرچم پیروزی قریب الوقوع شماست!

لئون تروتسکی
۱۹۳۸

بازخوانی و ویرایش: آرش دوست حسین

نشر میلitant
militaant.com